**مروری بر کتاب «راهنمای تحقیق کیفی»**

*گردآوری: نورمن ک. دنزین – ایوونا لینکلن*

*رضا اسکندری*

**چکیده**

کتاب «راهنمای تحقیق کیفی» از مجموعه راهنماهای انتشارات Sage در زمینه روش تحقیق است و از نخستین ویرایش آن در سال 1994 تا کنون، چهار نوبت ویرایش و تجدید چاپ شده است. ساختار این کتاب، به صورت مجموعه مقالات بوده و در شش بخش و سی و شش فصل، کوشیده است تا راهنمای مناسبی را برای طراحی، اجرا و تحلیل پژوهش‌های کیفی فراهم آورد. در این جستار سعی بر آن است تا مروری بر محتویات این کتاب ارزشمند صورت گیرد به گونه‌ای که امکان استفاده از آن، در قالب یک خلاصه اجرایی و چه در قالب ارجاعی علمی امکان‌پذیر باشد. گفتنی است این بررسی بر اساس سی فصل اول کتاب صورت گرفته و ویرایش نخست این کتاب (1994) مورد استفاده قرار گرفته است.

**واژگان کلیدی:** نورمن دنزین، ایوونا لینکلن، روش تحقیق کیفی، خلاصه کتاب

**مقدمه:**

آن‌گونه که نورمن دنزین[[1]](#footnote-1)، استاد دانشگاه اوربانا کمپین[[2]](#footnote-2) ایالت ایلی‌نوی[[3]](#footnote-3)، و ایوونا لینکلن[[4]](#footnote-4)، استاد دانشگاه اِی اند اِم[[5]](#footnote-5) ایالت تگزاس[[6]](#footnote-6)، خود در مقدمه‌ی کتاب «راهنمای تحقیق کیفی[[7]](#footnote-7)» (1994) اشاره می‌کنند، «انقلابی روش‌شناختی[[8]](#footnote-8)» از میانه‌ی دهه 1970 به‌راه افتاده است. دامنه‌ی این انقلاب تا بدان‌جا گسترده است که بخش بزرگی از حوزه علوم اجتماعی را در شدیدا متاثر ساخته است. دنزین این انقلاب را «انقلاب کیفی[[9]](#footnote-9)» می‌نامد. (Denzin & Lincoln, 1994:ix)

بروز چنین تغییرات پهن‌دامنه‌ای، انتشارات Sage را بر آن داشت تا در سال‌های آغازین دهه‌ی 1990، مجموعه‌ای را تحت نظارت دنزین و لینکلن تدوین نماید. این مجموعه نخستین‌بار در سال 1994 به چاپ رسید و تا کنون، چهار با مورد بازنگری و ویرایش قرار گرفته است.

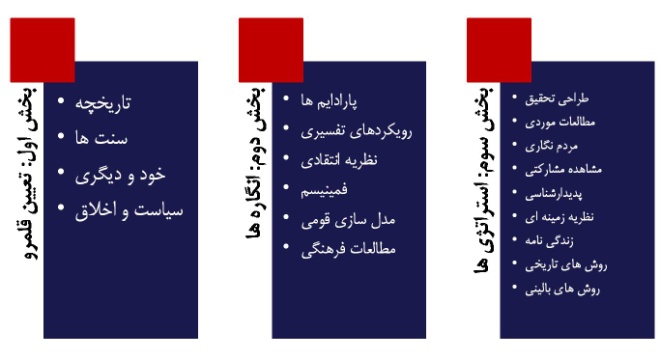
این کتاب در شش بخش و سی‌و‌شش فصل و به صورت مجموعه مقالات تدوین شده و سعی بر آن بوده است تا در حوزه، از متخصصین با تجربه و شناخته‌شده در نگارش متون استفاده شود. تصویر 1 نشان‌گر ساختار این کتاب است.

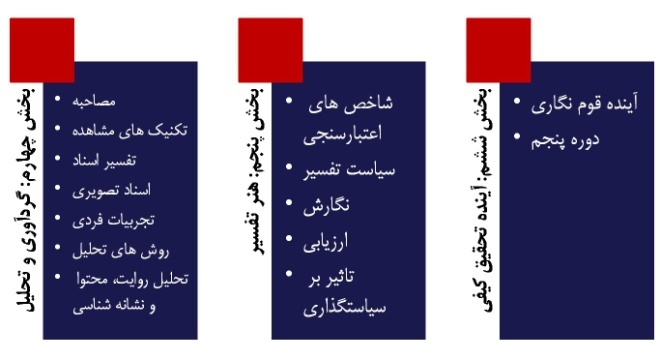
علی‌رغم ارزش و اهمیتی که این کتاب در حوزه روش‌شناسی و به‌ویژه روش‌های کیفی دارد، متاسفانه تا کنون ترجمه‌ای از آن به فارسی منتشر نشده است و دانشجویان و علاقه‌مندان به ناگزیر مجبور به استفاده از نسخه‌های انگلیسی این کتاب هستند. در این جستار سعی بر آن است تا خلاصه‌ای قابل استفاده از این کتاب را برای بهره‌برداری دانشجویان، محققان و علاقه‌مندان تدوین نماییم. ویرایش مورد استفاده در این جستار، ویرایش اول (1994) است.

**کلیات:**

با ظهور مکتب شیکاگو[[10]](#footnote-10) در جامعه‌شناسی ایالات متحده آمریکا، در دهه‌های 1920 و 1930 میلادی، روش‌های کیفی آرام آرام نفوذ خود را در حوزه علوم اجتماعی باز یافتند. در انسان‌شناسی نیز، ظهور متفکرانی چون بوآس[[11]](#footnote-11)، مید[[12]](#footnote-12)، بندیکت[[13]](#footnote-13)، اوانس-پریچارد[[14]](#footnote-14)، رادکلیف‌براون[[15]](#footnote-15)، و سرانجام برانیسلاو مالینوفسکی[[16]](#footnote-16)، قدرت‌گیری و اهمیت‌یافتن روش‌های کیفی را تسریع بخشید و چارچوب‌هایی کلی را برای این روش‌ها تدوین نمود. (Denzin:1 & Lincoln, 1994)

از این زمان تا کنون، پنج دوره‌ی ممیز تاریخی را می‌توان در روند رشد و تغییر روش‌های کیفی بازشناخت. این مراحل عبارتند از: دوره‌ی سنتی (1900-1950)، دوره‌ی مدرن یا عصر طلایی (1950-1970)، مرحله‌ی مرزهای نامشخص[[17]](#footnote-17) (1970-1986)، بحران بازنمایی[[18]](#footnote-18) (1986-1990) و مرحله‌ی پنجم[[19]](#footnote-19) یا دوران کنونی (1990 به بعد) که عمدتا تحت تاثیر تغییرات و تحولات پسامدرن بوده است. هرکدام از این مراحل، ملاحظاتی نظری، روایی و معرفت‌شناختی نیز به همراه داشته‌اند. انگاره‌ی اثباتی[[20]](#footnote-20) در مرحله سنتی، انگاره‌های پسااثباتی[[21]](#footnote-21)، تفسیری، تاویلی[[22]](#footnote-22)، ساختارگرایانه، پدیدارشناختی، نشانه‌شناختی و فمینیستی در مرحله‌ی مدرن و الگوهای تاویلی-انتقادی در مرحله‌ی مرزهای نامشخص از این انگاره‌هاست. اما در تمامی این دوران‌ها، تحقیق کیفی برخی ویژگی‌ها را در خود حفط کرده‌اند. تحقیقات کیفی چندروشی، تفسیرگرا و طبیعت‌گرا[[23]](#footnote-23) هستند و بر اساس طبیعت خود، از پژوهشگر کیفی، محققی همه‌فن حریف، خلاق، عملگرا، استراتژیست، با مطالعه و مسلط بر پارادایم‌های نظری می‌سازند. این همان ویژگی‌هایی است که لوی-استراوس[[24]](#footnote-24) آن را «همه‌کاره[[25]](#footnote-25)» بودن می‌نامد. (Denzin & Lincoln, 1994:2-4)





تصویر 1 – ساختار کتاب

روش‌های کیفی در پنج ویژگی با روش‌های کمی تفاوت دارند. این تفاوت‌ها عبارتند از:

* *استفاده از پوزیتیویسم:* در روش‌های کمی استفاده از الگوهای پوزیتیویستی به مراتب بیشتر از روش‌های کیفی است.
* *پذیرش پسامدرنیسم:* روش‌های کمی عموما عدم قطعیت و تکثر معنایی پسامدرن را تهاجمی به دستگاه خرد و منطق علمی می‌دانند؛ در حالی‌که در روش‌های کیفی، پیش‌فرض‌های پسامدرن مورد پذیرش و استفاده قرار می‌گیرند.
* *توجه به برداشت‌ها و دیدگاه‌های افراد:* در روش‌های کمی تاکید بر فاصله‌گرفتن از دیدگاه‌های افراد است اما در روش‌های کیفی، تاکید بر ثبت و برداشت این دیدگاه‌هاست.
* *رویارویی با محدودیت‌های روزمره:* روش‌های کیفی درگیری جدی‌تری با محدودیت‌ها و دشواری‌های زندگی دارند، در حالی‌که روش‌های کمی بیشتر به سطوح انتزاعی و فاصله‌گرفتن از این محدودیت‌ها تاکید دارند.
* *تامین توصیف‌های غنی:* نگره روش‌های کیفی عمدتا به سمت استفاده از توصیف است و روش‌های کمی عموما رویکردی تحلیلی دارند. (Denzin & Lincoln, 1994:4-6)

ساختار یک تحقیق کیفی از دیدگاه دنزین و لینکلن، تشابه زیادی با ساختاری دارد که کتاب بر اساس آن طراحی شده است. ساختار طراحی و اجرای یک تحقیق دارای پنج جزء اصلی است. این اجزا عبارتند از پژوهشگر، انگاره‌های نظری، راهبردهای تحقیق، روش‌های گردآوری و تحلیل داده‌ها و هنر تفسیر داده‌ها. انگاره‌های نظری، صور نظری، شاخص‌ها و گونه‌های روایت در تحقیقات کیفی حایز ارتباطاتی هستند که در جدول 1 قابل مشاهده است. (Denzin & Lincoln, 1994:11-15)

**تاریخچه‌ی روش کیفی**

تاریخچه‌ی روش‌های کیفی را می‌توان با جزییات و دقت بیشتری به هشت مرحله‌ی اساسی تقسیم نمود. این مراحل به ترتیب زمانی عبارتند:

* *مردم‌نگاری اولیه: کشف مفهوم دیگری:* این مرحله از قرن پانزدهم آغاز می‌شود و تا قرن هفدهم استمرار می‌یابد. در این مرحله تفکر غربی با استفاده از روش‌های کیفی می‌کوشد تا ریشه‌های تمدن خود را میان *دیگری‌های* بومی بازشناسد. این تحقیقات عموما بر اساس ارزش‌های نژادی و اروپا محور هستند. نمونه‌ای از این مرحله را می‌توان در مناظره میان *بارتولومی دِ لاس کاساس[[26]](#footnote-26)* و *خوان خینس دِ سپولبدا[[27]](#footnote-27)*، در شورای *بایادولید[[28]](#footnote-28)* جستجو کرد.
* *ذهنیت استعماری و استمرار مفهوم دیگری:* این دوره از قرن هفدهم تا قرن نوزدهم به طول انجامیده است. در این دوره و با رشد و توسعه استعمار، انسان‌شناسان و مردم‌نگاران بخشی از مدیریت مستعمرات را بر عهده گرفتند. انسان‌شناسان این دوره، با اعتقاد به برتری اروپاییان و نیز تک‌خطی بودن پیشرفت و توسعه، عقب‌ماندگی غیراروپاییان را ناشی از عوامل درون‌زا می‌دانستند و می‌کوشیدند تا با تاکید بر فرهنگ‌پذیری، توسعه تکثرگرا و دکترین بقا، راه را برای پیشرفت غیراروپاییان، به شیوه‌ی اروپایی و استمرار سلطه‌ی استعمارگران بر مستعمرات فراهم آورند.
* *نحول فرهنگ و جامعه؛ کنت و روش مقایسه‌ای:* با رواج نظریات تحولی و تلاش اروپاییان برای تببین رابطه‌ای میان جامعه و فرهنگ خود با جامعه و فرهنگ غیراروپایی، نظریات تحولی مانند نظریه سه‌مرحله‌ای آگوست کنت[[29]](#footnote-29) رواج یافت. این روند تا اواخر قرن نوزدهم ادامه یافت.
* *مردم‌نگاری قرن بیستم:* همراه با روند استعمارزدایی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و با رشد ناسیونالیسم، دوره‌ی جدیدی در تحقیق‌های کیفی و مردم‌نگاری آغاز شد. در این دوره با اوج‌گیری تفکرات تالکوت پارسنز[[30]](#footnote-30) و تنش‌های مربوط به جنگ سرد، توجه مردم‌نگاران به کشورهای توسعه نیافته و تازه استقلال‌یافته معطوف شد. پارسنز بر این باور بود ایالات متحده نخستین ملت نوین جهان است و تمامی کشورهای دیگر در روندی تطوری به سمت آن حرکت می‌کنند. در این الگو کشورهای غیر سرمایه‌داری در جایگاهی فرودست قرار دارند. این نظریات هم‌چنان متاثر از اخلاق پیوریتان و الگوهای کنتی است.
* *مردم‌نگاری سرخپوستان؛ یک دیگری بومی:* این دوره از مردم‌نگاری، با پیش‌فرض برتری سفیدپوستان و تلاش برای تغییر فرهنگی میان سرخپوستان شناخته می‌شود. مردم‌نگاری در این دوره خصلتی نمایش دارد. برای مثال، پیگمه‌ای به نام اتا بنگا[[31]](#footnote-31) از کنگو به ایالات متحده آورده شد تا در سیرک‌ها و جشنواره‌ها به نمایش گذاشته شود؛ یا ایشی[[32]](#footnote-32)، آخرین سرخپوست بازمانده از قبیله یاهی[[33]](#footnote-33)، مدت‌ها در سراسر ایالات متحده گردانده و به نمایش گذاشته شد.
* *مردم‌نگاری دیگری شهری:* در این دوره، با رواج تفکرات شهری مکتب شیکاگو، تمرکز مردم‌نگاران بر گتوها، خرده‌فرهنگ‌ها و شهرهای کوچک قرار گرفت. در این دوران نیز برتری با ارزش‌های پیوریتان است. اقلیت‌ها بر اساس ویژگی‌های آماری برساخته می‌شوند و توجه ویژه‌ای به مفهوم مهاجرت می‌شود. در این دوران رفته رفته تفکرات مارکسیستی به محافل علمی نفوذ می‌کند.
* *مردم‌نگاری همانندسازی:* این دوره عموما متاثر از نظرات رابرت پارک[[34]](#footnote-34) است. بر اساس نظریه همانندسازی پارک، تمامی گروه‌های اقلیت با گذر از چهار مرحله *تماس[[35]](#footnote-35)*، *رقابت و تعارض[[36]](#footnote-36)، همزیستی[[37]](#footnote-37)* و *همانندی[[38]](#footnote-38)*، در چیزی که پارک *دیگ مذاب[[39]](#footnote-39)* جامعه می‌نامد ذوب و همگن می‌شوند.
* *مردم‌نگاری امروز:* این دوره با شناسایی و نقد ریشه‌های اروپامحور انسان‌شناسی و درک نارسایی‌های روش‌شناختی دوره‌های قبل شناخته می‌شود. ویژگی‌های اساسی این دوره عبارتند از نفی ناگزیر بودن همانندسازی، باور به استمرار گتوها، نقد علم و روش‌های علمی، و تاکید بیشتر بر توصیف به‌جای تحلیل. (Denzin & Lincoln, 1994:23-43)

**سنت‌های تحقیق کیفی**

در سال 1987، ایولین جیکاب[[40]](#footnote-40) پنج حوزه‌ای را که سنت تحقیق کیفی در آنها عملی بود به قرار زیر تعیین کرد: روانشناسی بوم‌شناختی[[41]](#footnote-41)، مردم‌نگاری کل گرا[[42]](#footnote-42)، مردم‌نگاری ارتباطات[[43]](#footnote-43)، انسان‌شناسی شناختی[[44]](#footnote-44) و کنش متقابل نمادین[[45]](#footnote-45). هرچند نظر او بعدتر توسط سه انسان‌شناس بریتانیایی (اتکینسون، دلامونت و همرزلی[[46]](#footnote-46)) مورد نقد قرار گرفت. به اعتقاد این سه، نمی‌توان به سادگی نقشه‌ی راه دقیقی برای یک سنت علمی طراحی نمود و حتی اگر چنین عملی امکان‌پذیر باشد، زیان آن بیشتر از منافع آن خواهد بود. (Denzin & Lincoln, 1994:61)

سنت، پارادایم یا ماتریس رشته‌ای، مجموعه‌ای است کامل، متشکل از اعتقادات، ارزش‌ها، تکنیک‌ها و نظایر آن که توسط اعضای یک جامعه علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در خصوص جایگاه سنت در نظام علمی امروز، دو دیدگاه مختلف وجود دارد. از یک‌سو متفکرانی چون اد شیلز[[47]](#footnote-47)، بر این باورند که مفهوم سنت در نظام علمی، ارزش خود را در جریان روشنگری قرن هجدهم از دست داده‌است؛ اما از سوی دیگر، متفکران چون السدیر مک‌اینتایر[[48]](#footnote-48) معتقدند بی ارزشی سنت‌ها در دستگاه علمی امروز، عمدتا بدین دلیل است که لیبرالیسم، با انکار سنت به بهانه جهان‌شمول بودن قواعد خرد، خود را بی‌میل به تبدیل شدن به یک سنت نشان داده است. این درحالی‌است که لیبرالیسم و دانش لیبرالی، خود چیزی فراتر از یک سنت علمی نیست. (Denzin & Lincoln, 1994:62)

**جدال کمی و کیفی**

می‌توان دو سنت موازی را در تاریخ پژوهش علمی مدرن شناسایی کرد. نخست سنت دکارتی است که به تبعیت از تفکرات رنه دکارت[[49]](#footnote-49)، می‌کوشد تا هر مساله‌ای را به صورتی عینی، با بیانی روشن و تمییز یافته همانند زبان ریاضی بشناسد و بشناساند. پژوهش‌های کمی عمدتا ریشه در این سنت و تمایل شدید آن به فرموله کردن واقعیت دارد. در مقابل این سنت، سنت کانتی قرار دارد. ایمانوئل کانت[[50]](#footnote-50)، فیلسوف آلمانی، کوشید تا تنش میان سنت دکارتی و شک‌گرایی هیوم[[51]](#footnote-51) را با توجه به ذهنیت‌ها از میان ببرد. بدین‌ترتیب کانت از عینی‌گرایی سنت دکارتی گسست و بنیان‌گذار سنتی شد که به دریافت‌های ذهنی اهمیت می‌دهد. کانت میان خرد علمی[[52]](#footnote-52) و خرد عملی[[53]](#footnote-53) تفاوت گذاشت و سنت ارسطویی تفکیک دانش نظری[[54]](#footnote-54) از دانش عملی[[55]](#footnote-55) را احیا نمود. پس از کانت این سنت در دو نحله‌ی فکری نوکانتی به حیات خود ادامه داد. تفکر دیالکتیک که از مفاهیمی چون آزادی و خرد عملی الهام می‌گرفت و به دنبال ارتباطات میان علوم اجتماعی، تغییر اجتماعی و رهایی‌بخشی اجتماعی است؛ و تفکر رمانتیک-وجودی[[56]](#footnote-56) (میان متفکرانی چون کی‌یرکگارد و نیچه) با پیش‌فرض‌هایی چون تغییر اجتماعی مدیریت‌شده و ناگزیر بودن پیشرفت بشری. (Denzin & Lincoln, 1994:62-63)

پژوهش‌های کیفی که ریشه‌های معرفت‌شناختی خود را از تفکرات کانتی گرفته‌بودند، در سال‌های پس از کانت در آثار متفکرانی چون فریدریش انگلس[[57]](#footnote-57)، آگوست کنت و جان استوارت میل[[58]](#footnote-58) نمایان شدند؛ تا آنکه سرانجام، متفکر آلمانی، ویلهلم دیلتای[[59]](#footnote-59) فصلی نوین را در سنت‌های پژوهش علمی برجای گذاشت. دیلتای همانند میل بر این باور بود که باید تمایز روش‌شناختی میان علوم طبیعی و علوم انسانی و اجتماعی قایل بود، اما برای دیلتای این به معنای کنار گذاشتن عینیت یا ذهنیت نبود. دیلتای تقسیم‌بندی دوگانه‌ای از علوم ارائه نمود. بر اساس این تقسیم بندی، دانش بشری به دو حوزه علوم طبیعی[[60]](#footnote-60) و علوم روحانی[[61]](#footnote-61) تقسیم می‌شد که هر یک باید بر اساس روش‌هایی خاص عمل می‌کرذ. او علاوه بر پذیرش الگوی تبیینی دکارتی و الگوی توصیفی نوکانتی، توجه به تجربیات زیسته[[62]](#footnote-62) را نیز به عنوان الگو و روشی علمی در نظر گرفت. در سال‌های پس از دیلتای و با قدرت‌گیری علمی و آکادمیک ایالات متحده، مرکزیت علوم انسانی نیز از آلمان به این کشور انتقال یافت و بار دیگر جدال کمی و کیفی در قالب جدال میان داروینیست‌های اجتماعی[[63]](#footnote-63) و گروه‌های پیشرو[[64]](#footnote-64) ادامه یافت؛ اما از سال‌های 1960-1970، با بازگشت به الگوهای دیلتای، از شدت این درگیری‌ها کاسته شد. (Denzin & Lincoln, 1994:63-67)

درگیری مشابهی نیز میان سنت‌های مختلف در خصوص جایگاه مشاهده‌گر و مشاهده‌شونده وجود دارد. در حالی‌که سنت دکارتی قایل به تمایز و جدایی کامل میان این دو بود، سنت کانتی رابطه‌ای دیالکتیک و تعاملی را میان این دو باز می‌شناخت و سنت پسامدرن امروزی نیز، قایل به یگانگی میان این دو است. (Denzin & Lincoln, 1994:67)

جدول شماره 1 - پارادایم‌های تحقیق کیفی

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| **پارادایم** | **شاخص** | **صورت نظری** | **گونه روایت** |
| **پوزیتیویستی/ پساپوزیتویستی** | **اعتبار درونی و بیرونی** | **منطقی – استقرایی**  **علمی**  **زمینه ای** | **گزارش علمی** |
| **برساختی** | **قابل اعتماد بودن، قابل قبول بودن، قابلیت انتقال، قابلیت تصدیق** | **منحصر به فرد – رسمی** | **مطالعات موردی تفسیری، داستان های قوم نگارانه** |
| **فمینیستی** | **آفریقامرکز، تجربه زیسته، گفتگو محور، همدلانه، پاسخگویی، نژاد، طبقه، جنسیت، بازتابی، پراکسیس، احساسات، زمینه ای بودن کامل نظریات** | **انتقادی**  **دیدگاهی** | **مقالات، داستان ها، نوشته های تجربی** |
| **اخلاقی** | **آفریقامرکز، تجربه زیسته، گفتگو محور، همدلانه، پاسخگویی، نژاد، طبقه، جنسیت** | **دیدگاهی**  **انتقادی**  **تاریخی** | **مقالات، افسانه ها، نمایشنامه ها** |
| **مارکسیستی** | **نظریه رهایی بخش، قابلیت بحث نظری، دیالکتیک، نژاد، طبقه، جنسیت** | **انتقادی**  **تاریخی**  **اقتصادی** | **تحلیل های تاریخی، اقتصادی و اجتماعی – فرهنگی** |
| **مطالعات فرهنگی** | **فعالیت های فرهنگی، پراکسیس، متن اجتماعی، ذهنیت ها** | **نقادی اجتماعی** | **نظریه اجتماعی به مثابه انتقاد** |

**دوگانه خود و دیگری؛ سیاست و اخلاق در پژوهش کیفی**

تحقیق کیفی در بخش عمده‌ای از برون‌دادهای خود، مفهوم *دیگر بودگی* را تولید، تثبیت و/یا بازتولید کرده است و علی‌رغم داعیه‌های فراوانی که –به خصوص در انسان‌شناسی و مردم‌نگاری نوین- در خصوص رهایی از این چرخه‌ی بازتولید تمایز دارد، همواره بر اساس همین الگو کار کرده است. (Denzin & Lincoln, 1994:70-72)

استوارت هال[[65]](#footnote-65) (1991 – نقل‌شده در Denzin & Lincoln, 1994) این پدیده را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«... نکته اساسی دیگر درباره هویت آن است که این مفهوم تا حدی به رابطه میان خود و دیگری مربوط می شود. فقط وقتی یک دیگری وجود دارد است که می فهمید خودتان که هستید». (Denzin & Lincoln, 1994:72)

بدین‌ترتیب، دوگانه خود و دیگری در ذهن محقق وجودی همیشگی دارد. زمانی که ما *درباره‌ی* کسی می‌نویسیم به برسازی یک دیگری می‌پردازیم که عموما با مفاهیمی همچون جهان بیرونی و خطر تلازم دارد و زمانی‌که *با* کسی می‌نویسم، در قلمرو خودی فعال بوده‌ایم که همراه معانی خانه و امنیت است. (Denzin & Lincoln, 1994:72)

جویس لدنر[[66]](#footnote-66) در سال‌های دهه 1970 از این مساله با نام «قیاس استعماری[[67]](#footnote-67)» نام برده است. به اعتقاد لدنر، رابطه میان پژوهشگر و سوژه های پژوهشی همانند رابطه سلطه گر و افراد تحت سلطه است؛ زیرا این محقق است که تعیین می‌کند چه چیزی و چرا حایز اهمیت است و از چه منظری باید به آن نگریسته شود. این محقق است که تعیین می‌کند چه کسانی را باید مشاهده کرد و چه کسانی را می‌توان از قرار گرفتن در زیر ذره‌بین علوم اجتماعی معاف نمود. چنین روابطی در کلان‌روایت‌ها نیز بخ روشنی قابل مشاهده است و چهره‌ی استعمارگر خردمند سفیدپوست اروپا محور را در قالب محقق بازتولید می‌کند. متقابلا، با تاکید بر گروه‌های اقلیت قومی، نژادی و دینی، و نیز گروه‌های فرودست اجتماعی و اقتصادی، گروه‌های اکثریت و طبقات مسلط فرادست را در پوششی دست نیافتنی قرار می‌دهد. تحقیق کیفی بدین ترتیب، دیگربودگی‌هایی را بر می‌سازد، تقویت می‌کند و مشروعیت می‌بخشد و این دیگری‌ها را با برچسب‌هایی نظیر بی‌ارزش، خطرناک، غیراخلاقی و/یا قربانی، آسیب‌دیده و محروم به حاشیه می راند. حتی نوشتن در دفاع و به نفع این گروه‌ها نیز تنها به مکان‌یابی آنان در نقشه فرهنگی جامعه به عنوان حاشیه‌نشین می‌انجامد. به بیان رناتو روزالدو[[68]](#footnote-68) (1989)، «چشمان مردم‌نگار [عموما] با یک «من» امپریالیستی تلازم دارد». (Denzin & Lincoln, 1994:72-75)

در چنین شرایطی، سه راه را می‌توان برای خروج پژوهش کیفی به طور عام و مردم‌نگاری به طور خاص از این چرخه استعماری در نظر گرفت:

* برهم‌ریختن کلان‌روایت‌های موجود با بازتاب دادن صدا و بیان مغرور و مقاومت گروه‌های به حاشیه‌رانده و نشان‌دادن حضور آنان در متن و نه حاشیه‌ی اجتماع
* تشریح چگونگی برساخت خود و دیگری توسط نخبگان و طبقات مسلط
* تحقیق اجتماعی برای ایجاد تغییر اجتماعی (پراکسیس) (Denzin & Lincoln, 1994:75-81)

اما تمام این راه‌کارها در صورتی امکان‌پذیر است که پیش از هر چیز، پژوهشگر کیفی از اصول سیاسی تحقیق آگاه باشد و نه آن‌گونه که ایورت هیوز[[69]](#footnote-69) به دانشجویانش در دانشگاه شیکاگو می‌آموخت «بروید و کار خودتان را بکنید!». پژوهشگر تعلیم‌نیافته، علاوه بر تشدید چرخه‌ی استعماری پیش‌گفته، می‌تواند در میدان نیز آسیب‌هایی جدی به بار آورد. علاوه بر این، آن‌گونه که کلارک[[70]](#footnote-70) نیز بدان اشاره کرده‌است، محدودیت‌های اعمال‌شده بر روش‌شناسی علمی، بخش بزرگی از دانش را به شیوه‌ای غیرعلمی سرکوب کرده و روش‌شناسی را به ابزاری برای سرکوب مبدل ساخته است. این نگرش به روش‌شناسی، به‌ویژه توسط پارادایم‌های معاصری چون فمینیسم و نومارکسیسم تقویت می‌شود و در برابر انگاره‌های کلاسیک که به نفی تاثیرات سیاست بر روش تحقیق تاکید می‌کردند ایستاده است. (Denzin & Lincoln, 1994:83-86)

عوامل اساسی که بر سیاست‌های یک پژوهش تاثیر می‌گذارند عبارتند از:

* شخصیت پژوهشگر
* محدوده‌ی جغرافیایی
* طبیعت موضوع تحقیق
* پیش‌زمینه‌ی سازمانی و تجربیات پژوهشگر
* دروازه‌بانان[[71]](#footnote-71) (تصمیم‌گیران در خصوص انتشار یا عدم انتشار داده‌ها و یافته‌های تحقیق)
* جایگاه و اعتبار تیم تحقیق
* انتظارات اعضای تیم پژوهش از روند و نتایج تحقیق
* انتشاراتی‌ها و موسسات آکادمیک پشتیبان تحقیق
* محدودیت‌های اخلاقی و اجتماعی
* سایر مولفه‌های تاثیرگذار بر روند تحقیق در میدان؛ مانند زمینه‌های قومی، مشکلات بروکراتیک، شرایط اقتصادی و ... (Denzin & Lincoln, 1994:86-88)

مقوله‌ی دیگری که اهمیتی هم‌سنگ و گاه بیش‌تر از مبانی سیاسی تحقیق دارد، اصول اخلاقی تحقیق است. تجربه‌ی آزمایش‌های زیستی در آلمان نازی و آزمایش‌های روانشناختی مشابه آزمایش فرمان‌برداری میلگرم[[72]](#footnote-72) و جایگاه دانشمندان پروژه‌ی منهتن[[73]](#footnote-73) در بمباران هسته‌ای ژاپن، نمونه‌هایی از رخ‌دادهایی هستند که توجه به اخلاقیات در پژوهش را الزامی ساخته‌اند. مهم‌ترین مواردی که امروزه به‌عنوان مبانی اخلاقی تحقیق در نظر گرفته می‌شوند عبارتند از:

* آسیب‌زا نبودن تحقیق برای محقق، تیم تحقیقاتی و سوژه‌های تحقیق
* رضایت مشاهده‌شوندگان به مشارکت
* آگاهی مشاهده‌شوندگان و تیم تحقیق از روند اجرا
* حفظ حریم‌های شخصی
* حفظ و تضمین محرمانگی داده‌ها (Denzin & Lincoln, 1994:88-89)

هرچند در بسیاری از نقاط جهان، لازمه‌ی تصویب یک طرح تحقیقاتی یا اختصاص بودجه‌های دولتی به آن، اعمال این ملاحظات در اجرای طرح است، اما رعایت کامل این اصول به‌ویژه اصل آگاهی در تحقیق عموما ناممکن است. به همین دلیل، موارد اخلاقی فوق را عموما راهنما و نه دستورالعمل فلمداد می‌کنند که در هر طرح تحقیقاتی باید تا جای ممکن رعایت شود.

سه رخ‌داد را می‌توان به عنوان عوامل اساسی بسط و شکل‌گیری این چارچوب اخلاقی در نظر داشت:

* قدرت‌گیری جنبش زنان، و پس از آن جنبش‌های قومی، که تغییراتی اساسی در جایگاه پژوهشگر و پژوهش‌شونده ایجاد کرد.
* گسترش پژوهش‌های عملیاتی-مشارکتی که نقش مشاهده‌شونده و مشاهده‌گر را در فرایند مشارکت در هم می‌امیخت و مفهوم جدیدی از سوژه‌ی تحقیق ارائه نمود.
* ملاحظات قانونی در خصوص آسیب‌زا بودن، محرمانگی و اصل رضایت که به‌ویژه پس از به انجام رسیدن آزمایش‌هایی نظیر آزمایش میلگرم شدت یافت. (Denzin & Lincoln, 1994:89-90)

**پارادایم‌های نظری**

پارادایم‌ها یا انگاره‌های نظری را می‌توان مجموعه‌ای از انگارش‌ها و باورداشت‌های اساسی دانست که به غایات و اصول اولیه می‌پردازند و گونه‌ای از جهان‌نگری را همراه دارند. هرچند پارادایم‌های نظری نقشی مهم را در پژوهش ایفا می‌کنند، اما دو مجموعه نقد همواره بر نظام پارادایمی وارد بوده است. این نقدها عبارتند از:

1. نقدهای درونی

* وابستگی پارادایم‌ها به زمینه‌های زمانی و مکانی
* انحصاری‌کردن معانی و مقاصد و جلوگیری از آزادی تفسیر و تاویل
* ناهمسازی نظریات کلان با واقعیات محلی
* ناکارآمدی داده‌های تعمیم‌یافته به موارد منفرد
* کنارزدن جنبه‌های اکتشافی در روند تحقیق

1. نقدهای بیرونی

* انباشت واقعیت‌ها از مفروضات نظری در تحقیق
* تقلیل نظری واقعیات و خصلت استقرایی
* رویکرد ارزشی به واقعیات
* نادیده گرفتن تعامل میان پژوهشگر و پژوهش‌شونده (Denzin & Lincoln, 1994:105-108)

به هر روی، پارادایم‌های نظری، پاسخ‌گوی سه سوال هستی‌شناختی[[74]](#footnote-74)، معرفت‌شناختی[[75]](#footnote-75) و روش‌شناختی[[76]](#footnote-76) هستند. جدول شماره 2 پاسخ این سوالات را در چارچوب چهار پارادایم اساسی مورد استفاده در پژوهش‌های کیفی نشان می‌دهد. هم‌چنین جدول شماره 3 این پارادایم‌ها را از منظر پارامترهایی منتخب با یکدیگر مقایسه می‌کند. (Denzin & Lincoln, 1994:108-116)

جدول شماره 2 – باورداشت‌های بنیادین در پارادیم‌های نظری

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
|  | **پوزیتیویسم** | **پساپوزیتیویسم** | **نظریه انتقادی** | **برساخت گرایی** |
| **هستی شناسی** | واقع گرایی محض | واقع گرایی انتقادی | واقع گرایی تاریخی | نسبی گرایی |
| **معرفت شناسی** | دوگانگی / عینی | دوگانگی تعدیل شده/ عینی گرایی تعدیل شده | تعاملی/ ذهنی | تعاملی/ ذهنی |
| **روش شناسی** | تجربی/ دستکاری کننده | تجربی تعدیل شده | گفتگو/ دیالکتیک | تفسیری/ دیالکتیک |

جدول شماره 3 – ویژگی‌های منتخب پارادایم‌ها

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
|  | پوزیتیویسم | پساپوزیتیویسم | نظریه انتقادی | برساخت گرایی |
| هدف پژوهش | تبیین: پیش بینی و کنترل | | نقد، تغییر، رهایی بخشی | ادراک، بازسازی |
| طبیعت دانش | نظریات تایید شده به صورت قوانین | نظریات رد نشده به صورت احتمال | دریافت های تاریخی / ساختاری | برسازی های شخصی |
| انباشت دانش | به هم پیوستگی واحدهای دانش؛ تعمیم و ارتباطات علی | | بازنگری تاریخی | برسازی های پیچیده تر |
| شاخص های کیفیت | شاخص های دقت: اعتبار درونی و بیرونی، پایایی و عینیت | | مناسبت تاریخی؛ جهل زدایی؛ عمل | قابلیت اعتبار و صحت |
| ارزش ها | کنارگذاشته شده – نفی تاثیر | | در نظر گرفته شده – دستوری | |
| اخلاق | بیرونی – تمایل به پنهان کاری | | درونی – تمایل اخلاقی به آشکاری | درونی – تمایل فرایندی به آشکاری |
| صداها | پژوهشگر بی تفاوت؛ اطلاع رسانی به مقامات | | روشنفکر تغییرگرا و عملگر | مشارکت کننده مشتاق و تسهیلگر |
| آموزش | فنی و کمی | فنی | اجتماعی شدن مجدد؛ تاریخ؛ توانبخشی | |
| ترکیب پذیری | ترکیب پذیر | | ترکیب ناپذیر | |
| هژمونی | تحت کنترل ناشرین، سرمایه گذاران، پخش کنندگان و ذی نفعان | | در جستجوی استقلال و منابع | |

**تفکر تفسیری**

ریشه‌های تفکر تفسیری را می‌توان در سنت روشنفکری هرمنوتیک آلمانی، سنت تفهمی جامعه‌شناسی، پدیدارشناسی[[77]](#footnote-77) آلفرد شوتز[[78]](#footnote-78)، نقد پوزیتیویسم و علم‌گرایی افراطی در علوم اجتماعی و نقد منطق تجربی در نوشتار فلاسفه‌ای چون پیتر وینچ[[79]](#footnote-79)، ای.آر. لوچ[[80]](#footnote-80) و آیزایا برلین[[81]](#footnote-81) یافت. هرچند تفسیرگرایان به دنیای تجربیات دست اول ذهنی افراد اهمیت بسیاری می‌دهند، اما با روش دکارتی اصیلی می‌کوشند تا خود را از آن تجربه منتزع ساخته و آن را به صورتی عینی مورد بررسی و تفسیر قرار دهند. پارادوکس حاصل از این دو رویکرد، به پارادوکس روش تفسیری معروف شده و از تلاش‌های دیلتای برای پژوهش علمی معنا، روابط وبری میان تفسیر معانی و تبیین علی آنها و نیز تحلیل‌های عینی شوتز از عملکرد تفهم برجای مانده است. هرچند تفکر تقسیری نوین کوشیده است تا جواب روش‌شناختی درخوری به این پارادوکس ارائه نماید. (Denzin & Lincoln, 1994:118-119)

گروهی از تفسیرگرایان نظیر همرزلی کوشیده‌اند تا رابطه‌ای هم‌نهادی میان واقع‌گرایی اجتماعی و برساخت‌گرایی ترسیم نمایند یا با پناه‌گرفتن در یک روش‌شناسی پیچیده و عینی خود را از اتهام ذهن‌گرایی مبرا کنند (کرک، میلر و لوکنت[[82]](#footnote-82)). گروهی دیگر، به رهبری جان کی. اسمیت[[83]](#footnote-83) کوشیده‌اند تا «میدانی میانی[[84]](#footnote-84)» را بیابند که محل تلاقی این دو رویکرد متباین باشد. سعی این گروه آن است تا ویژگی‌های مثبت هر کدام از این دو رویکرد را اخذ کنند و ویژگی‌های منفی آنها را کنار بزنند. سومین گروه از متفکرین به سمت رویکرد‌های تاویلی (هرمنوتیک) تمایل یافته‌اند و تعارض میان عین و ذهن را با پذیرش کامل الگوهای هرمنوتیکی مارتین هایدگر[[85]](#footnote-85)، هانس گئورگ گادامر[[86]](#footnote-86) و چارلز تیلور[[87]](#footnote-87) کنار زده‌اند. مشهورترین چهره‌ی این گروه پل رابینو[[88]](#footnote-88) است. (Denzin & Lincoln, 1994:105-119)

یکی از اصلی‌ترین مفاهیم در تفکر تفسیری، مفهوم عامل[[89]](#footnote-89) است. از دید تفسیرگرایان، عامل کنشگری است خودآیین، غایت‌مند، فعال و معطوف به هدف؛ و تنها با در نظر گرفتن چنین شرایطی است که می‌توان به تفسیر پنداشت‌ها و رفتارهای کنشگران پرداخت. هم‌چنین برای درک و تفسیر رفتارها و پندارهای عامل، می‌باید از روش تفهمی برجای مانده از سنت وبری بهره گرفت. در این مقام، تفسیرگرایان در برابر تفکر نوپوزیتیویستی قرار می‌گیرند. بر اساس تفکرات نوپوزیتیویستی، تفهم کنشی پیشاعلمی است که می‌کوشد تا ذهنیات افراد را با روش‌هایی غیرعلمی بازشناسد. در مقابل، تفسیرگرایان پدیدارشناس، با نفی این نظر، هدف از تفهم را نه کشف ذهنیات افراد، که کشف آن دسته از روابط بین‌الاذهانی می‌دانند که سازنده‌ی زیست اجتماعی هستند. تفسیرگرایان هرمنوتیک نیز تفهم را کنشی هرمنوتیکی می‌دانند که دقیقا همانند عمل تفسیر و تاویل یک متن، ذهنیات و روابط ذهنی را از خلال پدیدارها و رفتارهای بیرونی مورد بررسی قرار می‌دهد. (Denzin & Lincoln, 1994:120)

هستی‌شناسی هرمنوتیک به روشی *هنجاری[[90]](#footnote-90)* معتقد است که به زعم مدیسون[[91]](#footnote-91)، نه به‌دنبال ریشه‌کن کردن قضاوت‌های شخصی و ذهنی است و نه نافی نیاز به آن؛ بلکه می‌کوشد به بهره‌گیری از آن، قضاوت علمی دقیق‌تری ارائه نماید. در قضاوت‌های تفسیری، رعایت مولفه‌های زیر الزامی خواهد بود:

* عمق[[92]](#footnote-92)
* پیوستگی و انسجام[[93]](#footnote-93)
* جامعیت[[94]](#footnote-94)
* کارایی[[95]](#footnote-95) و ارزشمندی

انسان‌شناسی تفسیری، کنش متقابل نمادین و کنش متقابل تفسیری، معمول‌ترین انگارش‌های قابل طرح در چارچوب روش‌های تفسیری است. (Denzin & Lincoln, 1994:121-125)

**تفکر برساختی**

برساخت‌گرایان نیز همانند تفسیرگرایان بر ارزش‌مندی و اهمیت شناخت جهان تجربیات زیسته تاکید دارند. خصومت اصلی برساخت‌گرایان با مفاهیم عینیت‌گرایی[[96]](#footnote-96)، واقع‌گرایی تجربی[[97]](#footnote-97)، حقیقت عینی[[98]](#footnote-98) و جوهرگرایی[[99]](#footnote-99) است؛ زیرا به اعتقاد آنها، دانش و حقیقت توسط ذهن ما ساخته، پرداخته و کشف می‌شوند. واقعیت از دید برساخت‌گرایان متکثر و منعطف است و بدین‌تریب دنیای واقعی یگانه‌ای وجود ندارد. برساخت‌گرایان ضد تفکر جوهرگرایی هستند. (Denzin & Lincoln, 1994:125)

ریشه‌های تفکر برساختی را باید در ایده‌های فلسفی نلسون گودمن[[100]](#footnote-100) جستجو کرد. نلسون گودمن مفهوم ناواقع‌گرایی[[101]](#footnote-101) را مطرح می‌کند که نوعی از نسبی‌گرایی[[102]](#footnote-102) رادیکال محسوب می‌شود. ناواقع‌گرایی گودمن نه به این معنا که هیچ چیز در این جهان واقعی نیست، بلکه بدین معناست که هر چیز خود را به صورت روایت‌های مختلف و جهان‌های مختلف باز می‌شناساند. ناواقع‌گرایی گودمن تکثرگرا و عمل‌گراست و درستی[[103]](#footnote-103) (اعتبار محلی) را جایگزین حقیقت، و قابل پذیرش بودن و قابل تطبیق بودن یک گزاره را جایگزین قابل اعتماد بودن آن می‌سازد. (Denzin & Lincoln, 1994:126)

تفکر برساخت‌گرایی را در دو شاخه می‌توان مورد بررسی قرار داد.. شاخه‌ی نخست برساخت‌گرایی افراطی[[104]](#footnote-104) است که ارنست فون گلاسرسفلد[[105]](#footnote-105) آن را نمایندگی می‌کند. به زعم گلاسرسفلد، برساخت‌گرایی افراطی بر آن است که ارتباطی مستقیم و دایمی میان ذهن و جهان وجود دارد؛ زیرا نمی‌توان قایل به وجود دنیایی عینی خارج از ذهن افراد قایل بود. شاخه‌ی دیگر برساخت‌گرایی، برساخت‌گرایی اجتماعی[[106]](#footnote-106) است که نمایندگی آن را کنت جرجن و ماری جرجن[[107]](#footnote-107) بر عهده دارند. این شاخه از برساخت‌گرایی به پدیدارشناسی آلفرد شوتز نزدیک می‌شود و به دنبال شناخت جهان به اشتراک ‌گذاشته در روابط بین‌الاذهانی و برساخت اجتماعی معنا و دانش است. صورت رادیکالی از برساخت‌گرایی اجتماعی به واسطه‌ی نظریات استنلی فیش[[108]](#footnote-108) به حوزه‌ی زبان‌شناسی وارد شده و برساخت‌گرایی زبانی را ایجاد نموده است. هر دوی این شاخه‌ها تاکید دارند که برساخت‌گرایی را در حوزه‌ی معرفت‌شناختی پذیرفته‌اند و نه در حوزه‌ی هستی‌شناختی؛ اما با این وجود هر یک دلالت‌هایی در حوزه‌ی هستی‌شناختی دارند. برساخت‌گرایی به ویژه طرفداران بسیاری میان متفکران و پژوهندگان فمینیستی چون اسمیت، گیلیان و رایجر[[109]](#footnote-109) دارد که می‌کوشند چگونگی برساخت جنسیت را در ساختار روابط اجتماعی تبیین کنند. تکنیک‌های اصلی مورد استفاده در این روش عموما تحلیل‌های زبان‌شناسی اجتماعی و تحلیل گفتمان است. (Denzin & Lincoln, 1994:126-129)

از دیدگاه برساخت‌گرایی، یک برسازه حایز ویژگی‌های زیر است:

* یک برسازه تلاشی است برای ایجاد یک معنا یا تفسیر جهان و تجربیات افراد
* یک برسازه میان گروهی از افراد به اشتراک گذاشته شده است. برسازه‌های نظام‌یافته، برسازه‌هایی هستند که شدیدا به اشتراک گذاشته‌شده و ساختار یافته‌اند.
* برسازه‌ها به دامنه‌ی داده‌های در دسترس وابسته هستند و بر اساس آنها تعریف می‌شوند.
* برخی از سازه‌ها دارای د‌زکارکردی هستند و باید آنها را بدسازه[[110]](#footnote-110) منظور داشت.
* قضاوت درمورد بدسازه بودن یا نبودن یک برسازه باید بر اساس انگاره‌های پارادایمی همان برسازه صورت گیرد.
* برسازه‌های در مواجهه با اطلاعات جدید دچار چالش می‌شوند. در صورتی‌که انعطاف و توان کافی را داشته باشند بر آن فایق می‌آیند و در غیر این‌صورت واژگون می‌شوند. (Denzin & Lincoln, 1994:129)

اهم انتقاداتی که بر تفکرات تفسیری و برساختی وارد شده است عبارتند از:

* فقدان شاخصی برای ارزیابی و اعتبارسنجی
* فقدان سویه‌ی انتقادی
* دخالت یافتن نظرات و برداشت‌های محقق و مولف در واقعیات
* بسط مفهومی روانشناختی و معتبر در حوزه‌ی معرفت‌شناختی به روش‌شناسی و هستی‌شناسی (Denzin & Lincoln, 1994:130-132)

**نظریه‌ی انتقادی**

آغاز شکل‌گیری نظریه‌ی انتقادی[[111]](#footnote-111)، به مطالعات مرکز پژوهش‌های فرانکفورت باز می‌گردد که در آن چهره‌هایی چون تئودور آدورنو[[112]](#footnote-112)، ماکس هورکهایمر[[113]](#footnote-113) و هربرت مارکوزه[[114]](#footnote-114) گرد هم جمع شدند و نظریاتی را در استمرار سنت فلسفه آلمان، و به‌ویژه آراء کارل مارکس[[115]](#footnote-115)، ایمانوئل کانت، گئورگ ویلهام فردیدریش هگل[[116]](#footnote-116) و ماکس وبر[[117]](#footnote-117) تدوین نمودند. با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم، این گروه که عمدتا از یهودیان آلمان و مخالفین حکومت نازی بودند به ایالات متحده فرار کردند. ضربه فرهنگی ناشی از این مهاجرت و ناامیدی از استیلای فرهنگی سرمایه‌داری در دوران پس از روشنگری، آنان را به وادی اندیشه‌ی انتقادی رهنمون شد. پس از این، تفکر انتقادی علاوه بر ریشه‌های فلسفی آلمانی خود و نظریات فرانکفورتی، ریشه‌های نوینی را در فلسفه‌ی قاره‌ای نو (مانند فوکو[[118]](#footnote-118)، هابرماس[[119]](#footnote-119) و دریدا[[120]](#footnote-120))، تفکرات اندیشمندان آمریکای لاتین (مانند پائولو فریرا[[121]](#footnote-121))، فمینیست‌های فرانسوی (مانند ایریگاری[[122]](#footnote-122)، کریستوا[[123]](#footnote-123) و سیکسو[[124]](#footnote-124)) و نیز زبان‌شناسان اجتماعی روس (مانند باختین[[125]](#footnote-125) و ویگوتسکی[[126]](#footnote-126)) یافت. تفکر انتقادی که به طور بنیادین روابط قدرت برساخته‌شده‌ی اجتماعی و تاریخی را موضوع بررسی‌های خود قرار داده‌اند، خود به چهار گروه اصلی قابل تقسیم است:

* سنت‌های نومارکسیستی
* تبارشناسی‌ها[[127]](#footnote-127)ی میشل فوکو
* ساختارشکنی و پساساختارگرایی دریدا
* مطالعات پسامدرن دریدا، فوکو، لیوتار[[128]](#footnote-128) و ابرت[[129]](#footnote-129)

هدف اساسی پژوهش کیفی در دیدگاه متفکرین انتفادی، توان‌مندسازی گروه‌های به حاشیه‌رانده شده و طبقات فرودست است و در این معنی، پژوهش برای آنها نخستین گام در مسیر تغییر است.(Denzin & Lincoln, 1994:137-140)

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تغییری بنیادین در حوزه تفکر انتقادی صورت گرفت. این تغییر اساسی، کاهش قدرت و محبوبیت نظریات مارکسیستی و نو مارکسیستی و جایگزینی آن با نظرات پسامدرن بود. نظریه پسامدرن ریشه‌های خود را از نقد منطق روشنگری، نقد سنت معرفتی غربی و مدرن، نقد خرد مطلق هگلی، ساختارشکنی از فراروایت واقعیت یگانه‌ی بیرونی و نقد قوم‌مداری اروپایی می‌گیرد. مجموعه‌ی نظرات پسامدرن را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

* نظریات پسامدرن سرخوشانه[[130]](#footnote-130) که با محدودیتی خودخواسته در ایجاد تغییر و اعتقاد به تکثر و عدم تعین معنا همراه است و توسط متفکرانی چون لیوتار، دریدا و بودریار[[131]](#footnote-131) نمایندگی می‌شود.
* پسامدرنیسم مقاومت که عدم تعین تاریخی را در ارتباط با نهادینه‌شدن روابط نابرابر قدرت، نزاع طبقاتی و تفاوت در روایت‌های مختلف می‌داند و توسط ایبرت، ژیرو[[132]](#footnote-132) و آرونوویتز[[133]](#footnote-133) نمایندگی می شود.

نظریه‌ی انتقادی معاصر ترکیبی است از پراکسیس نظریات نومارکسیستی و عدم قطعیت افراطی تفکرات پسامدرن. (Denzin & Lincoln, 1994:142-144)

ویژگی‌های روش‌شناختی تفکر انتقادی به قرار زیر است:

* قایل به پراکسیس
* نقد به تجربه‌گرایی
* اعتقاد به تحریف‌شدن نتایح تحقیق به واسطه‌ی ایدئولوژی
* اعتقاد به تحریف‌شدن فرآیند پژوهش تجربی توسط ایدئولوژی
* انتقاد به ناتوانی پژوهش در گسست از واقع‌گرایی روایتی
* توجه به توان‌مندسازی و ایجاد تغییر
* هم‌افزایی نظریه انتقادی و پسامدرنیسم (Denzin & Lincoln, 1994:144-154)

**نظرات فمینیستی**

از آغاز دومین موج جنبش زنان در ایالات متحده (حدود سال‌های 1960) دیگر تفکیک میان تفکرات سیاسی مختلف فعال در جنبش (لیبرال، سوسیالیست، رادیکال) دشوار و بعضا ناممکن شده است. در حوزه‌ی پژوهش‌های کیفی نیز، گروه‌های مختلف بدون توجه به تفاوت‌های سیاسی و انگارشی، مسال زنان را در چند حوزه پیگیری می‌کنند. این حوزه‌ها در جدول شماره‌ی 4 نشان داده شده‌اند. (Denzin & Lincoln, 1994:158-161)

دامنه‌ی کارهای پژوهش کیفی در مدل‌های فمینیستی عبارتند از:

* ذهنیت که به بررسی تفسیرهای ذهنی از زن‌بودگی می‌پردازد.
* روابط و تعاملات اجتماعی با محوریت مساله‌ی جنسیت
* جنبش‌ها، سازمان‌ها و ساختارهای اجتماعی شکل‌گرفته حول محور جنسیت
* سیاست‌های جنسیتی (Denzin & Lincoln, 1994:161-162)

روش‌شناسی فمینیستی را می‌توان به سه بخش تقسیم نمود. این سه بخش با رویکردهای روش‌شناختی مختلف، مسایل مطرح‌شده در جدول 4 را پیگیری می‌کنند:

* پژوهش از نقطه‌نظر فمینیستی[[134]](#footnote-134): این روش متاثر از پدیدارشناسی، مارکسیسم و روش‌شناسی مردمی[[135]](#footnote-135) است. در این روش سعی بر آن است تا هر پدیداری را به آن شکلی که توسط زنان و در دنیای زنان ادراک می‌شود بازشناخت تا صدای گم‌شده‌ی زنانه را به دنیای علمی بازگرداند. شناخته‌شده‌ترین چهره‌ی این روش دوروتی اسمیت[[136]](#footnote-136) است.
* تجربه‌گرایی فمینیستی[[137]](#footnote-137): از استانداردهای غالب در روش‌های کیفی مرسوم تبعیت می‌کند و سوگیری منفی سایر روش‌شناسی‌های فمینیستی را در برابر مردانه بودن و سوگیری‌های ضمنی روش‌های مرسوم ندارد. گرایش معرفت‌شناختی این روش برساخت‌گرایی است و در جستجوی شناخت و تبیین برسازه‌های جنسیتی در جامعه است. در این روش سعی می‌شود تا تکنیک‌هایی منطبق با کلیت روش‌های کیفی طراحی شود. اولسن و هاردینگ[[138]](#footnote-138) از محققان این روش محسوب می‌شوند.
* پسامدرنیسم: روش‌شناسی پسامدرن دو اصل را مفروض می‌دارد. نخست اصالت روایت‌های متکثر و دو نقد بر سیاست‌های مردانه‌ی دانش. فمینیسم پسامدرن از ریشه‌های نظری و فکری مختلفی بهره می‌گیرد. مهم‌ترین این ریشه‌ها عبارتند از مارکسیسم ساختاری آلتوسر[[139]](#footnote-139)، نظریه فمینیستی فرانسوی ایریگاری و سیکسو، نگره‌های روان‌شناختی به‌ویژه آراء لکان[[140]](#footnote-140) و پیشرفت‌های حوزه‌ی نقد ادبی و تحلیل‌های تاریخی. پژوهش‌های پسامدرن عموما در سه حوزه انجام می‌شوند. اولین حوزه، حوزه‌ی تولید، توزیع، مصرف و تبادل اشیاء فرهنگی و معانی مستتر در آنهاست. حوزه‌ی دوم تحلیل متنی این اشیا، معانی آنها و کنش‌های پیرامون آنهاست. حوزه‌ی سوم بررسی فرهنگ‌ها و تجربه‌های زیسته‌ی زنان است. (Denzin & Lincoln, 1994:162-164)

مدل‌های فمینیستی مفاهیمی را از خلال نقد روش‌های تحقیق کیفی استخراج نموده‌اند. مهم‌ترین این مفاهیم عبارتند از:

* سوگیری[[141]](#footnote-141) در روش‌های تحقیق: به زعم متفکرین فمینیست، سوگیری بخشی گریزناپذیر از تحقیق است و محقق باید ضمن پذیرش این امر، آگاهانه از این سوگیری‌ها استفاده کند.
* کفایت و اعتبار پژوهش
* سطح مشارکت مشاهده‌شوندگان (Denzin & Lincoln, 1994:165-166)

جدول شماره 4 – مسایل اساسی مدل‌های فمینیستی

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| غایب و نامرئی بودن زنان |  |  | فینچ و گرووز (1982)، لوربر (1974)، ناکانو گلن (1990) |
| چه کسی می‌تواند زنان را بشناسد؟ |  |  | کوک و فاناو (1986)، جردن (1977)، مک کینون (1982)، روزک (1978) |
| چارچوب تفسیری |  |  |  |
|  | چارچوب‌ها و نقد آنها |  |  |
|  |  | مردمحور بودن | گیلیگان (1982)، لوین و اولسن (1981)، اسمیت (1974) |
|  |  | محوریت فمینیسم سفیدپوست | کالینز (1986)، دیویس (1978)، دیل (1979)، گارسیا (1989)، گرین (1990)، هورتادو (1989)، زاولا (1987)، زین (1982) |
|  |  | محوریت فمینیسم غربی | موهانتی (1988)، اسپیواک (1988) |
|  |  | محوریت زنان سالم | فاین (1992) |
|  |  | محوریت زنان دگرجنس خواه | هال و استیونز (1991)، لوین (1993)، استنلی و وایز (1990) |
|  | روشنفکرانه |  |  |
|  |  | پسامدرنیسم | کلو (1992)، فلکس (1987)، هاراوی (1991)، هکمن (1990)، نیکلسون (1990) |

**مدل‌سازی قومی**

واژه‌ی قومیت[[142]](#footnote-142) در این روش پژوهشی معنایی فراتر از معنای زیستی آن دارد و به ترکیبی از خواص وراثتی و بیولوژیک، همراه با مولفه‌های انتقال‌یافته‌ی فرهنگی اطلاق می شود. گفتمان اساسی مدل‌سازی‌های قومی آن است که رنگین‌پوستان، زنان و دیگر گروه‌های به حاشیه‌رانده‌ی سنتی، عموما توسط گروه‌های بیرونی و به‌طور خاص، توسط مردان سفیدپوست مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته‌اند. این امر علاوه بر تفسیرشدن رفتارها و پندارهای اقلیت‌ها بر اساس برداشت‌های محققان بیرونی، به تحمیل سیاست‌های دانش غربی به این گروه‌های می‌انجامد. در دیدگاهی کلان‌تر و افراطی تر، می‌توان چنین گفت که دولت‌هایی با ملت‌های قومی متنوع، با استفاده از سلطه‌ی گروه‌های حاکم بر گفتمان دانش، سلطه‌ی خود را به گونه‌ای عینی و ذهنی بر گروه‌های پایین‌دست و حاشیه‌ای اعمال می‌کنند. بدین‌ترتیب فرهنگ مردانه‌ی سفیدپوست اروپایی، حتی از سوی خود آن گروه‌ها نیز به عنوان فرهنگ و روایت معتبر و مسلط به رسمین شناخته می‌شود. چنین مساله‌ای خود را به روشنی در سیاست و گفتمان علمی ایالات متحده نشان می‌دهد و حتی در کتب و راهنماهای روش تحقیق کیفی نیز، جایی برای چنین مباحث قومی وجود ندارد و در صورت بحث از مسایل قومی، بازهم این مباحث در چارچوب باورداشت‌های خاص نژادی و عموما اروپامحور مطرح می‌شود. بدین‌ترتیب، آنچه آن را *هژمونی فرهنگی – اجتماعی و سیاسی[[143]](#footnote-143)* می‌نامند، به سلطه‌ی عینی و ذهنی فرهنگ مسلط و نهایتا به بازتولید سلطه در علوم، روش و فرهنگ می‌انجامد. در چنین شرایطی سه سوال اساسی مطرح می‌شود:

* چه کسی می‌تواند گروه‌های بیرون‌مانده و به حاشیه‌رانده‌شده را بررسی کند؟
* اصولا معیار تمایز میان حاشیه و متن یا بیرون و درون چیست؟
* چرا همواره گروه‌های حاشیه‌ای موضوع تحقیق گروه‌های مسلط بوده‌اند و هیچ پژوهشی از سوی گروه‌های حاشیه‌ای در مورد گروه‌های مسلط صورت نمی‌گیرد؟ (Denzin & Lincoln, 1994:175-178)

الگوهای مدل‌سازی قومی از لحاظ تاریخی چند مرحله را پشت سر گذاشته‌اند. در نخستین مرحله، نقدهایی با ریشه‌های تئولوژیک و از سوی نخبگانی هم‌چون کرنل وست[[144]](#footnote-144) ارائه شدند که می‌کوشید با ترکیب نظریات عدالت اجتماعی و مارکسیسم در بستری مسیحی و الهیاتی، راهبردهایی را برای رهایی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار از قیود تدوین کند. در مرحله‌ی بعد، نوبت به نویسندگان و منتقدین ادبی سیاه همچون رالف الیسون[[145]](#footnote-145) رسید که در سال‌های دهه‌ی 1960، با نقد نظام‌مند و علمی آثار ادبی و نوشته‌های راست‌کیشانه‌ی علوم اجتماعی، به مکان‌یابی گروه‌های محروم و تلاش برای بازشناسی این گروه‌ها در صفحات کتاب‌ها و متون ادبی و پژوهشی پرداختند. این روش انتقادی، در سال‌های دهه‌ی 1990 بار دیگر رواج یافت و این‌بار، با ترکیب با نظریات فمینیستی، قدرتی دوچندان یافت و با حضوری چهره‌هایی چون تونی موریسون[[146]](#footnote-146) و گلوریا هال[[147]](#footnote-147)، هم‌چنان استمرار یافته است. (Denzin & Lincoln, 1994:178-179)

مدل‌سازی‌های قومی برای شکست و رهایی از هژمونی گروه‌های مسلط، هم‌اکنون سه راه را در پیش رو دارد:

* بازیابی آثار تاریخی طرد شده از جریان اصلی علوم اجتماعی که عمدتا از سوی گروه‌های به حاشیه‌رانده تدوین و نگاشته شده‌اند
* بازنگری در آثار تاریخی موجود در جریان اصلی علوم اجتماعی، با تاکید بر قسمت‌هایی که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند.
* ایجاد پارادایم قومی که پارادایم‌های دانش و تولید آن را به چالش بکشد، چارچوب شناختی مناسبی را برای بررسی گروه‌های به حاشیه‌رانده تدوین نماید و گروه‌های قومی مسلط را با لنز نظری گروه‌های به حاشیه‌رانده مورد بررسی قرار دهد. (Denzin & Lincoln, 1994:179-184)

**طراحی پژوهش کیفی**

یک پژوهش کیفی عموما دارای ویژگی‌های زیر است:

* کل‌گرا
* در جستجوی روابط میان پدیده‌ها
* برخورد مستقیم، شخصی و رودررو با سوژه‌ها
* در جستجوی ادراک پدیده‌ها و نه پیش‌بینی آنها
* استمرار زمانی
* مدل‌سازی روی‌دادها
* محقق به مثابه‌ی ابزار گردآوری داده‌ها
* اخلاق‌گرایی
* توصیف جایگاه خود محقق به عنوان یک هویت انسانی مستقل و متعامل در میدان پژوهش
* توجه به سوگیری‌های شخصی و سازمانی محقق
* تحلیل مستمر داده‌ها همزمان با گردآوری داده‌ها

طراحی و اجرای یک پژوهش میدانی را می‌توان از لحاظ ساختار کلی به تمرین و اجرای یک رقص تشبیه نمود. همان‌گونه که یک رقص نیازمند گرم‌کردن بدن، انجام فعالیت و نهایتا سرد کردن بدن است، طراحی و اجرای یک تحقیق کیفی نیز نیازمند اتخاذ تصمیمات اولیه، اجرای تحقیق و اتخاذ تصمیمات نهایی است. در ادامه به هرکدام از این مراحل خواهیم پرداخت. (Denzin & Lincoln, 1994:199-211)

* تصمیمات اولیه: در این مرحله باید به سوالات «چه چیز قرار است مورد مطالعه قرار گیرد؟»، «آن چیز تحت چه شرایطی مورد بررسی قرار می‌گیرد؟»، «برای چه مدت مورد بررسی قرار می‌گیرد؟» و «چه کسانی در این کار همراهی می‌کنند؟» پاسخ داده شود. عموما در این مرحله موارد زیر تعیین تکلیف می‌شوند:
  + سوال اصلی تحقیق
  + انتخاب میدان و سوژه‌ها
  + نحوه‌ی دسترسی به میدان
  + برنامه‌ی زمانی
  + انتخاب استراتژی
  + جایگاه نظریه در پژوهش
  + سوگیری‌های محقق
  + شناخت و هماهنگی با اخلاقیات محلی میدان پژوهش
* اجرای پژوهش: این مرحله عموما از سه بخش تشکیل می‌شود.
  + مرحله‌ی اول انجام پژوهش‌های اکتشافی است. این پژوهش‌ها می‌توانند به‌صورت انجام پیش مصاحبه‌های فردی، استفاده از گروه‌های متمرکز[[148]](#footnote-148) و/یا روش‌های کتابخانه‌ای صورت گیرد. پژوهش‌های اکتشافی علاوه بر تدقیق موضوع پژوهشی، می‌تواند اطلاعات ذی‌قیمتی را در خصوص میدان پژوهشی به محقق ارائه کند. هم‌چنین در مرحله‌ی انجام پژوهش‌های اکتشافی، محقق فرصت دارد تا به هماهنگی لازم با میدان پژوهشی دست‌یابد.
  + مرحله‌ی دوم اجرای پژوهش، مرحله‌ی مشاهده است. در این مرحله سه مولفه حایز اهمیت بنیادین برای مشاهده هستند. این مولفه‌ها عبارتند از کشف معانی، درک روابط میان پدیده‌ها و شناسایی نقاط تنش و حساسیت در میدان.
  + سومین جزء مرحله‌ی اجرا، تفسیر همزمان عقاید و رفتارهای مشاهده‌شوندگان است که باید حتی‌الامکان همزمان با برداشت اطلاعات صورت گیرد.
* تصمیمات نهایی پژوهش عبارتند از:
  + تصمیم‌گیری در خصوص زمان و چگونگی خروج از میدان
  + تحلیل نهایی داده‌ها
  + طراحی و بسط مدل‌های تحلیلی
  + ارائه‌ی یافته‌ها (Denzin & Lincoln, 1994:210-213)

**چندوجهی‌سازی[[149]](#footnote-149)**

محقق عموما در پژوهش خود نیازمند استفاده از چندوجهی‌سازی است. چندوجهی‌سازی به معنی استفاده از چند روش یا چند منبع اطلاعات در یک پژوهش است و به چهار صورت در پژوهش‌های کیفی مشاهده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

* چندوجهی سازی داده‌ها یا استفاده از منابع مختلف
* چندوجهی‌سازی محقق یا حضور چند پژوهشگر به صورت همزمان در میدان تحقیق
* چندوجهی‌سازی نظری یا استفاده از چند نظریه یا راهنمای نظری
* چندوجهی‌سازی روشی یا استفاده همزمان از چند روش یا استراتژی
* چندوجهی‌سازی رشته‌ای[[150]](#footnote-150) یا بهره‌برداری همزمان از چند رشته‌ی علمی (Denzin & Lincoln, 1994:214-215)

**روش‌پرستی[[151]](#footnote-151)**

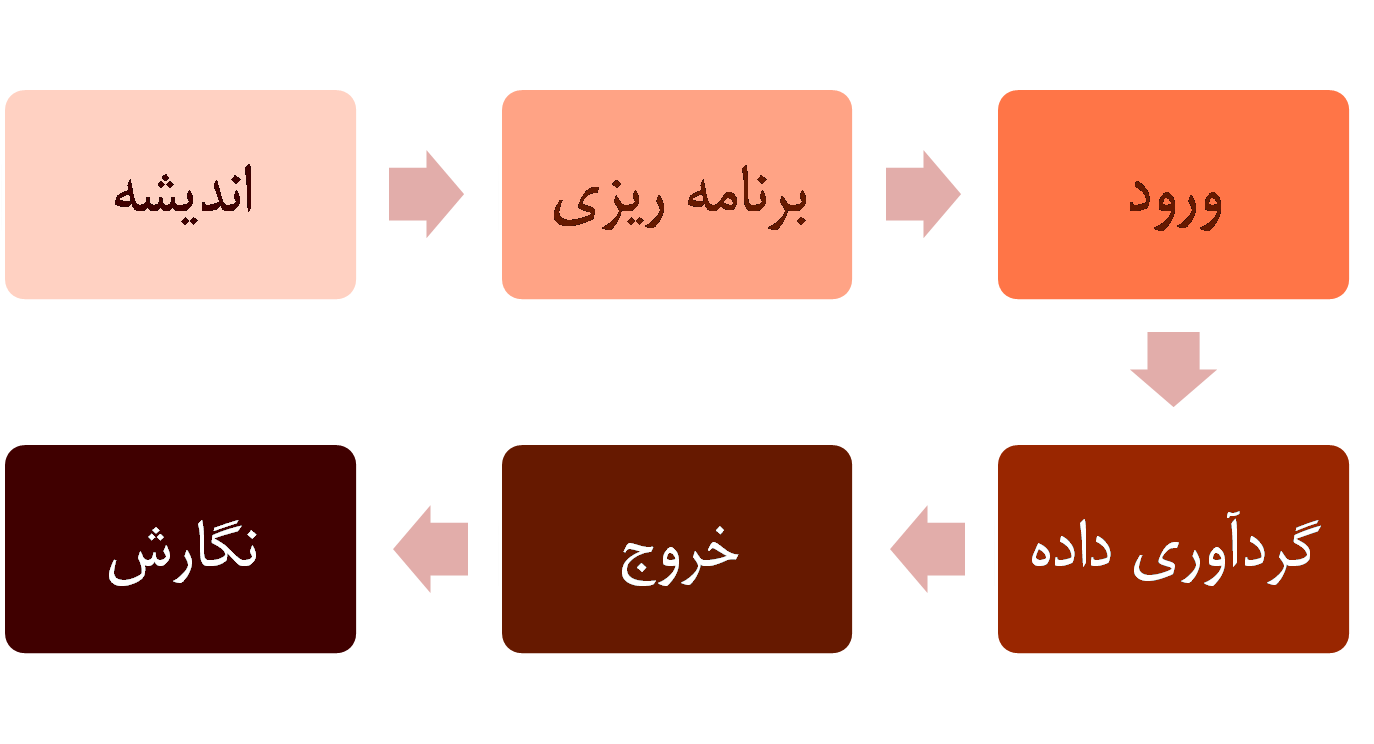
روش‌پرستی اشتغال بیش از اندازه‌ی ذهن پژوهشگر به فرآیند انتخاب و توجیه روش‌شناسی، روش و استراتژی تحقیق است. علی‌رغم اهمیت چشمگیری که روش‌شناسی یک تحقیق دارد، اما اگر ملاحظات روش‌شناختی از ملاحظات اجرایی، الزامات نظری و مشاهده پیشی گیرد، پژوهش دچار روش‌پرستی شده است. روش‌پرستی از خطراتی است که پژوهش‌های کیفی را تهدید می‌کند. (Denzin & Lincoln, 1994:215)

**مراحل اجرای یک تحقیق کیفی**

پیشتر توضیح مختصری درباره مراحل اجرای یک تحقیق کیفی ارائه نمودیم. در اینجا این مراحل را با جزئیات بیشتری تشریح خواهیم کرد. در دیدگاهی جزئی، می‌توان مراحل طراحی و اجرای یک تحقیق را به شش بخش تقسیم نمود. این بخش‌ها به ترتیب عبارتند از:

* تفکر اولیه
* برنامه‌ریزی
* ورود به میدان
* گردآوری داده‌ها
* خروج از میدان
* نگارش و ارائه‌ی نتایج

این مراحل را می‌توان در تصویر 2 مشاهده نمود.



تصویر 2 – مراحل اجرای تحقیق

**مرحله‌ی تفکر اولیه**

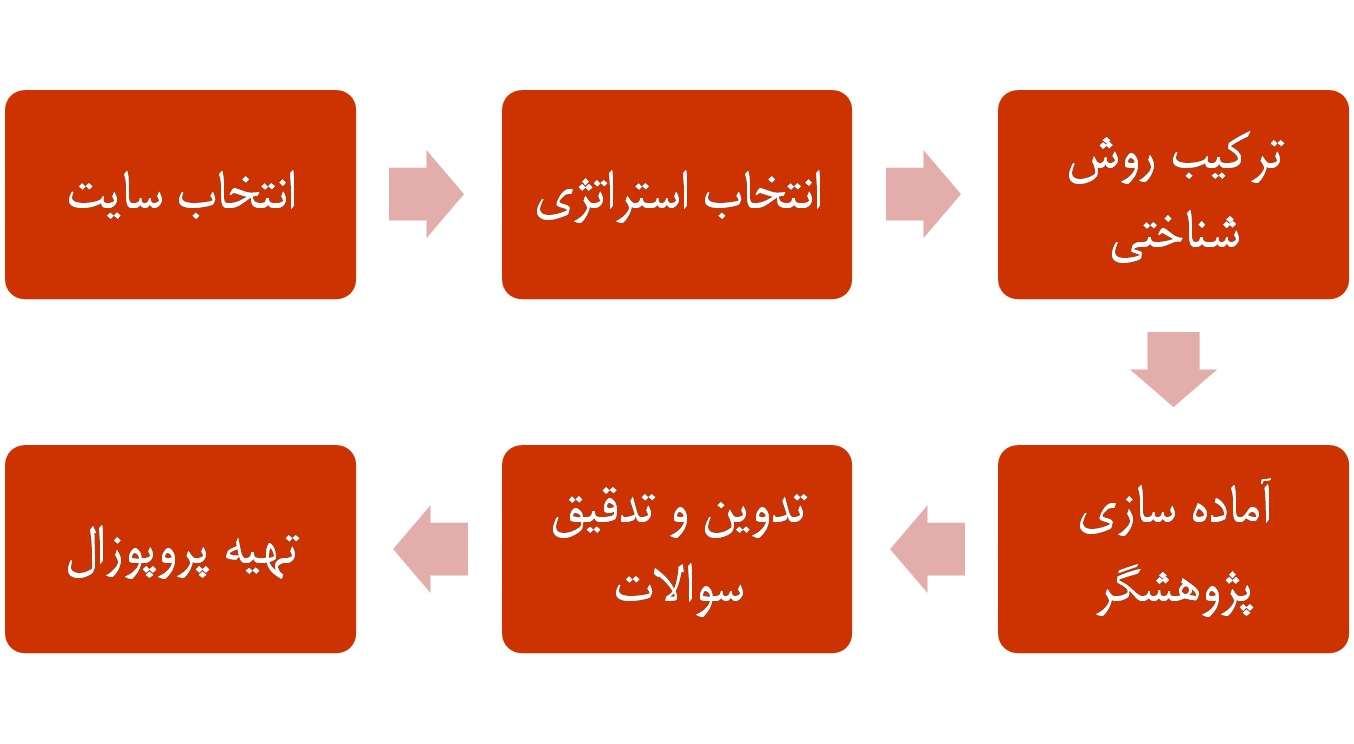
مهم‌ترین اقدامی که در این مرحله صورت می‌پذیرد انتخاب موضوع و سوال اصلی پژوهش است. سه عامل در این انتخاب تاثیرگذارند. مهم‌ترین عامل علایق و حوزه‌های مورد توجه محقق است. عامل دوم که می‌تواند در فرآیند انتخاب موضوع تاثیرگذار باشد مشکلات و حساسیت‌های عینی پیرامون محقق است. هم‌چنین مطالعات و داده‌های مختلفی که به محقق می‌رسند می‌توانند در انتخاب و تعریف موضوعات تحقیق تاثیرگذار باشند. اقدامات دیگری که در این مرحله صورت می‌گیرند عبارتند از تبیین چشم‌انداز پارادایمی و انجام مطالعات اکتشافی. (Denzin & Lincoln, 1994:220-221)

**مرحله‌ی برنامه‌ریزی**

این مرحله نیز از شش بخش تقسیم شده‌است که عبارتند از:

* انتخاب میدان: در انتخاب میدان بهتر است موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:
  + در مطالعات انسان شناسی بهتر است دو میدان پژوهشی در نظر گرفته شود تا امکان مقایسه میان دو میدان وجود داشته باشد.
  + در انتخاب میدان پژوهش، تمامی گزینه‌ها و انتخاب‌های مختلف در نظر گرفته شود.
  + به قابلیت دسترسی به منابع و افراد در میدان توجه شود.
  + بهتر است که محقق خود در میدان تحقیق نقش عملی و اجرایی برعهده نداشته باشد. (Denzin & Lincoln, 1994:222)
* انتخاب استراتژی: برای انتخاب استراتژی از دو روش می توان استفاده نمود. در روش اول، با توجه طبیعت مساله مورد بررسی استراتژی مناسبی برای پژوهش تعیین می‌شود. در روش دوم به جای آغاز بررسی از سوال پژوهش و طبیعت آن، پاسخ‌های احتمالی به سوال تحقیق به صورت ذهنی در نظر گرفته می‌شوند و استراتژی‌هایی که بیشترین قرابت را با آن پاسخ‌ها دارند انتخاب می‌شوند. جدول شماره‌ی 5 تصویری کلی از برخی استراتژی‌ها و جایگاه هرکدام را نشان می‌دهد.
* ترکیب روشن‌شناختی یا چندوجهی‌سازی
* آماده‌سازی پژوهشگر
* تدوین و تدقیق سوالات
* تهیه‌ی پروپوزال تحقیق

تصویر شماره‌ی 3 نشان‌گر شش مرحله‌ی برنامه‌ریزی است. (Denzin & Lincoln, 1994:222-228)



تصویر 3 – شش مرحله‌ی برنامه‌ریزی

**استراتژی‌های تحقیق**

معمول‌ترین استراتژی‌های مورد استفاده در پژوهش‌های کیفی عبارتند از:

* مردم‌نگاری
* زندگی‌نامه‌ها
* تاریخ شفاهی
* روش‌شناسی مردمی
* مطالعه‌ی موردی
* مشاهده‌ی مشارکتی
* تحقیق میدانی
* مطالعه در شرایط طبیعی
* مطالعات پدیدارشناختی
* بوم‌شناسی توصیفی
* مطالعات توصیفی
* کنش متقابل نمادین
* مردم‌نگاری خرد
* تحقیق تفسیری
* تحقیق عملیاتی
* روایت‌پژوهی
* تاریخ‌نگاری
* نقد ادبی (Denzin & Lincoln, 1994:212)

جدول شماره 5 – استراتژی‌های تحقیق

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **سوال** | **استراتژی** | **پارادایم** | **روش** | **گردآوری داده** | **تحلیل داده** |
| معنا | پدیدارشناسی | فلسفی | گفتگوهای ضبط شده  روایت مکتوب تجربیات | مصاحبه عمیق | توصیف بازتاب دهنده ادراک حسی |
| توصیف | اتنوگرافی | مردم شناسی | مصاحبه های آزاد  مشاهده مشارکتی | مصاحبه  مشاهده مشارکتی | توصیف فربه |
| فرآیند | نظریه زمینه ای | جامعه شناسی | مصاحبه | مصاحبه عمیق  مشاهده | تبیین جامعه شناخی، روان شناختی و ... فرایندها |
| گفتگو و زبان | روش شناسی مردمی  تحلیل گفتمان | نشانه شناسی | گفتگو | گفتگو  مصاحبه | تببین زبان شناختی، انسان شناختی |
| رفتار | مشاهده مشارکتی  رفتارشناسی کیفی | انسان شناسی  جانورشناسی | مشاهده | مشاهده  مصاحبه | تبیین الگوها |

**مرحله‌ی ورود به میدان**

مرحله‌ی ورود به میدان با تکنیک‌های نمونه‌برداری آغاز شده و با تعیین تکنیک‌های مصاحبه به پایان می‌رسد. نمونه‌برداری در پژوهش‌های کیفی عموما به دو شکل صورت می‌گیرد. نوع اول نمونه‌برداری، انتخاب اولیه[[152]](#footnote-152) نام دارد و در آن، مشارکت‌کنندگان توسط محقق و بر اساس ویژگی‌های مورد نیاز پژوهش انتخاب می‌شوند. در شرایطی که امکان استفاده از انتخاب اولیه به هر دلیل وجود نداشته باشد، محقق از انتخاب ثانویه[[153]](#footnote-153) استفاده می‌کند که در آن مشارکت‌کنندگان بدون نظر محقق یا بر اساس منابع در دسترس انتخاب می‌شوند. در نمونه‌گیری با انتخاب ثانویه، توصیه می‌شود از آزمون‌ها و پیش‌مصاحبه برای انتخاب‌گری میان نمونه‌های در دسترس، انتخاب بهترین نمونه‌های ممکن و نیز همسان‌سازی گروه‌ها استفاده شود. در نمونه‌گیری‌های مبتنی بر انتخاب اولیه، از چهار روش برای نمونه‌گیری استفاده می‌شود:

* انتخاب نمونه‌های حدی[[154]](#footnote-154) یا نمونه‌های انحرافی[[155]](#footnote-155) که در آن نمونه‌هایی با بیشترین فاصله از نمونه‌های نرمال مورد بررسی قرار می‌گیرند.
* انتخاب نمونه‌های قوی[[156]](#footnote-156) که در آن نمونه‌های میانگین و با کمترین تاکید بر حدی بودن نمونه‌ها انتخاب می‌شوند.
* انتخاب نمونه‌هایی با فراوانی بیشینه[[157]](#footnote-157) که در آن نمونه‌هایی با بیشترین فراوانی درجامعه‌ی آماری انتخاب می‌شوند.
* انتخاب نمونه‌های انتقادی[[158]](#footnote-158) یا نمونه‌هایی که با استفاده از آنها می‌توان نظریه‌ای را رد یا نقد کرد. (Denzin & Lincoln, 1994:228-229)

در خصوص اطلاع‌رسان‌ها نیز باید توجه داشت که یک اطلاع‌رسان خوب، باید حایز ویژگی‌های زیر باشد:

* کفایت اطلاعات در زمینه‌ی تحقیق
* توانایی و صلاحیت بازنمایی واقعیت
* علاقه و تمایل شخصی به همکاری
* زمان لازم برای همکاری با پروژه (Denzin & Lincoln, 1994:228)

**مرحله‌ی گردآوری داده‌ها**

مرحله‌ی گردآوری داده‌ها جذاب‌ترین و هیجان‌انگیزترین بخش یک پژوهش کیفی است و کشف پدیده‌ها، روابط و نظام‌ها در این مرحله صورت می‌گیرد. تحلیل داده‌ها نیز با فاصله‌ی کمی از تجمیع اولین داده‌ها آغاز شده در طول مرحله‌ی گردآوری امتداد می‌یابد. استفاده از روش‌هایی برای مدیریت داده‌های گردآوری‌شده در این مرحله از پژوهش کیفی ضروری است. (Denzin & Lincoln, 1994:229-230)

در مرحله‌ی گردآوری داده‌ها، ضروری است تمهیداتی برای اطمینان از دقت داده‌ها اتخاذ شود. اهم این تمهیدات عبارتند از:

* اطمینان از کفایت[[159]](#footnote-159) و تناسب[[160]](#footnote-160) داده‌های گردآوری‌شده
* ممیزی داده‌ها و قابلیت ره‌گیری داده‌های گردآوری‌شده
* تصدیق اطلاعات گردآوری‌شده به کمک اطلاع‌رسان‌های ثانویه
* استفاده از ارزیاب‌های مختلف در ارزیابی اطلاعات (Denzin & Lincoln, 1994:230-231)

**مرحله‌ی خروج از میدان**

پژوهشگر در سه موقعیت میدان تحقیق را ترک می‌کند. این سه موقعیت عبارتند از:

* اتمام تحقیق
* از بین رفتن عینیت خارجی افراد و گروه‌های تحت مطالعه به دلیل استمرار حضور محقق در میدان
* بومی‌شدن محقق و از دست‌رفتن حساسیت‌های محقق نسبت به ویژگی‌ها، تفاوت‌ها و خاص‌بودگی‌ها (Denzin & Lincoln, 1994:231)

**مرحله‌ی نگارش**

در نگارش نتایج و خروجی‌های پژوهش کیفی، دو روش کلی وجود دارد. در روش نخست، نگارش مقاله به گونه‌ای است که خواننده، خود بتواند از خلال اطلاعات ارائه شده به سوال تحقیق پاسخ دهد. در این روش انبوهه‌ای از اطلاعات منتخب، مرتبط و نظام‌مند به خواننده ارائه می‌شود به گونه‌ای که به طور ضمنی نتیجه‌گیری‌های محقق را نشان دهد. در روش دوم، ابتدا مختصری از نتیجه‌گیری‌های اصلی محقق ارائه شده و پس از آن، نمونه‌هایی از یافته‌ها که تایید کننده‌ی آن نتیجه‌گیری‌ها هستند ارائه می‌شود. (Denzin & Lincoln, 1994:231-232)

**مطالعه‌ی موردی**

مطالعه‌ی موردی یکی از گونه‌های پژوهشی است که در پژوهش‌های کیفی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در مطالعه‌ی موردی، یک مورد خاص به صورت عمیق و همه‌جانبه مورد بررسی قرار می‌گیرد. مورد انتخاب شده از سوی محقق باید دارای ویژگی‌هایی باشد که آن را نسبت به سایر موارد خاص و حایز توجه سازد. ویژگی‌های یک مورد عبارتند از:

* یک مورد باید خاص باشد و کارکردی خاص نیز داشته باشد.
* یک سیستم محدود و خودبسنده باشد و شناخت اجزایی از آن مستلزم بررسی موارد دیگر نباشد.
* هدف‌مند و غایت‌مند باشد.
* یک واحد یکپارچه و پیوسته باشد.
* رفتاری الگومند داشته باشد.
* با ثبات باشد. (Denzin & Lincoln, 1994:236)

مطالعات موردی خود به سه گونه‌ی اصلی تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

* مطالعه‌ی موردی درونی[[161]](#footnote-161) که به منظور شناخت دقیق‌تر و عمیق یک مورد انجام می‌شود.
* مطالعه‌ی موردی ابزاری[[162]](#footnote-162) که یک مورد را برای تایید و آزمون یک نظریه یا پیش‌فرض مورد بررسی قرار می‌دهد.
* مطالعه‌ی موردی تجمعی[[163]](#footnote-163) که در حقیقت، مجموعه‌ای از مطالعه‌های موردی است که برای شناخت یک پدیده‌ی چندبعدی مورد استفاده قرار می‌گیرد. (Denzin & Lincoln, 1994:237-238)

موردی که برای انجام یک مطالعه‌ی موردی انتخاب می‌شود، الزاما باید دارای وجوهی از خاص‌بودگی باشد تا انجام مطالعه را توجیه‌پذیر سازد. یک مورد می‌تواند خاص‌بودگی خود را از یکی از حوزه‌ها و دلایل زیر دریافت دارد:

* طبیعت مورد
* سابقه‌ی تاریخی
* موارد متفاوت
* شرایط فیزیکی
* اطلاع‌رسان‌ها
* زمینه‌های دیگری هم‌چون ملاحظات اقتصادی، سیاسی، قانونی و زیباشناختی (Denzin & Lincoln, 1994:237-238)

مهم‌ترین استفاده‌هایی که از مطالعات موردی انجام می‌گیرد عبارتند از:

* انتقال دانش و آگاهی‌های عمیق از مورد مطالعه‌شده به خواننده، به واسطه‌ی گزارش‌های تحقیقی
* استفاده از مطالعات موردی در فرآیند چندوجهی‌سازی و به عنوان روش مکمل
* مقایسه‌ی دو یا چند مورد خاص (Denzin & Lincoln, 1994:239-242)

**مردم‌نگاری**

هرچند تاریخچه‌ی رسمی مردم‌نگاری علمی را عموما به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی بازمی‌گردانند، اما برای مردم‌نگاری در معنای کلی آن، می‌توان سابقه‌ای بسیار دیرین در نظر گرفت. به گونه‌ای که پاره‌ای از محققین ریشه‌های آن را در یادداشت‌های هرودوت، مورخ یونانی، جستجو می‌کنند و گروهی دیگر دوره‌ی رنسانس اروپا و گروه دیگری نیز دوره‌ی روشنگری آلمان در قرن هجدهم را خاستگاه این فن می‌دانند. اما به هر روی، آنچه مسلم است، مردم‌نگاری به‌عنوان روشی علمی، محصولی قرن بیستمی است که بیش از هر چیز وام‌دار تالیفات برانیسلاو مالینوفسکی است. (Denzin & Lincoln, 1994:248-250)

اتنوگرافی مدرن، به واسطه‌ی جایگاهی که در حوزه‌ی علوم برای خود می‌جوید، امروزه با پارادوکسی روبه‌روست که علمی بودن آن را به چالش می‌کشد. زیرا از سویی به سنت تفسیری – تاویلی خود متعهد است و از سوی دیگر می‌کوشد تا خود را با پوزیتیویسم محوری و نهفته در ساختار علوم هماهنگ سازد. این پارادوکس زمینه‌ساز آن چیزی است که از آن با عنوان بحران اتنوگرافی یاد می‌کنند. بر این اساس، مردم‌نگاری امروز می‌کوشد تا جایگاهی بینابینی میان دو صورت علمی/نظری و مبتنی بازنمایی از یک‌سو، و صورت غیرعلمی/عملی و ادبی از سوی دیگر بیابد. هرچند در دوره‌ی معتصر، از تاکید برای همگرایی میان مردم‌نگاری و سنت اثباتی کاسته شده است. (Denzin & Lincoln, 1994:250-257)

بر این اساس، اتنوگرافی مدرن حایز ویژگی‌هایی است که اهم آنها به قرار زیر است:

* تاکید بر شناخت ریشه‌ها و واکاوی طبیعت پدیده‌های اجتماعی به جای پرداختن به سطوح ظاهری آنها
* تمایل به آغاز پژوهش با داده‌های دست اول و ساخت‌نیافته
* بررسی کم‌دامنه اما عمیق
* تحلیل داده‌ها با استفاده از تفاسیر صریح کنش و رفتار افراد (Denzin & Lincoln, 1994:257-258)

**پدیدارشناسی و روش‌شناسی مردمی**

پدیدارشناسی روشی تفسیری است که به طور مستقیم از آراء ادموند هوسرل[[164]](#footnote-164) و آلفرد شوتز ریشه گرفته است. هوسرل بر این باور بود که رابطه میان ادراک و موضوع آن منفعلانه نیست و انسان ها فعالانه موضوعات شناخت خود را می سازند. شوتز نیز کوشید تا پدیدارشناسی اجتماعی را با ترکیب جامعه شناسی و آراء هوسرل ایجاد کند. (Denzin & Lincoln, 1994:262-263)

به اعتقاد شوتز انسان‌ها شناخت خود را از خلال سنخ‌بندیِ انبوهه‌های آگاهی و برسازی معنا به دست می‌آورند. در این فرآیند زبان میانجی اصلی است. به باور شوتز مفروضات زبانی ما از مقولات نقشی اساسی در ساخت معنا دارند. بنابراین وظیفه‌ی اساسی محقق، شناخت پدیدارها به صورت ذهنی است. (Denzin & Lincoln, 1994:263-264)

اما مهم‌ترین نقطه‌ضعف روش پدیدارشناختی، ناتوانی آن در پرداختن به مساله‌ی نظم است. این مساله به ویژه با رواج نظریات تالکوت پارسنز بیش از پیش رخ نمود و هارولد گارفینکل را بر آن داشت تا به ترکیب ساختارگرایی و کارکردگرایی پارسنز با پدیدارشناسی شوتز بپردازد و آن را در قالب روش‌شناسی مردمی ارائه نماید. از منظر روش‌شناسی مردمی، واقعیت‌های اجتماعی محصول کنش‌های تفسیری اعضای جامعه است. بر همین اساس، موضوع بررسی‌های روش‌شناسان مردمی نیز، بررسی آن روش‌هایی است که افراد برای تولید، تثبیت و مدیریت معنا در زندگی روزمره‌ی خود مورد استفاده قرار می‌دهند. معانی در این چشم‌انداز، نمایه‌ای[[165]](#footnote-165) و بازتاب‌دهنده هستند؛ بدین‌معنا که معانی خود به‌صورت نمایه‌ای از زمینه‌ی خود عمل می‌کنند، اما متقابلا با بازتاب‌دادن خود در زمینه موجبات تغییر در آن را فراهم می‌آورند. این گونه معانی، ناشی از شرایط اجتماعی و بازتولید‌کننده‌ی خود[[166]](#footnote-166) هستند. روش‌شناسی مردمی واقعیات ذهنی را عموما به میانجی زبان و به روشی تعاملی مورد بررسی قرار می‌دهد. همانند پدیدارشناسی، زبان در اینجا نیز از اهمیتی بنیادین برخوردار است. (Denzin & Lincoln, 1994:264-266)

حوزه‌هایی که روش‌شناسی مردمی امروزه بدان‌ها توجه ویژه‌ای دارد عبارتند از:

* تفسیر روی‌دادها و زمینه‌های محلی
* بازنمایی‌های جمعی
* قواعد و ویژگی‌های زبانی و رفتاری زندگی روزمره
* فرهنگ‌های محلی
* ساختارهای گفتمانی
* بافت نهادی (Denzin & Lincoln, 1994:266-270)

**نظریه‌ی زمینه‌ای[[167]](#footnote-167)**

مفهوم نظریه‌ی زمینه‌ای برای نخستین بار در سال 1967 و در کتاب گلیزر[[168]](#footnote-168) و استراوس[[169]](#footnote-169) با عنوان «کشف نظریه‌ی زمینه‌ای[[170]](#footnote-170)» مطرح شد و واکنشی به کارکردگرایی و ساختارگرایی مسلط در آن زمان بود. اهداف اساسی که این نگرش تعقیب می‌کرد عبارتند از:

* تبیین بنیادهای نظریه‌ی داده‌محور
* تدوین نظام منطقی منحصر‌به‌فردی برای تدوین و بسط نظریات زمینه‌ای
* مشروعیت‌بخشی به پژوهش‌های کیفی دقیق به عنوان ابزاری علمی (Denzin & Lincoln, 1994:273-275)

نظریه‌ی زمینه‌ای از همان منابعی بهره می‌گیرد که سایر روش‌ها نیز آنها را مورد استفاده خود قرار می‌دهند. هم‌چنین هر دو روش کمی و کیفی را به خدمت می‌گیرد. اما تفاوت اصلی آن با سایر روش‌ها آن است که می‌کوشد تا نظریه‌ای منحصر‌به‌فرد را بر اساس شرایط میدان تحقیق خود تدوین نماید و آن را به مرحله‌ی آزمون بگذارد. ویژگی‌های اساسی مدل نظریه‌ی زمینه‌ای به قرار زیر است:

* تاکید بر نظریه‌سازی
* مقایسه‌های پی‌در‌پی
* پرسمان سازمان‌یافته و معناساز
* نمونه‌برداری نظریه-محور
* ترتیبات کدگذاری سازمان‌یافته
* الگوهای پیشنهادی برای افزایش تراکم مفهومی
* تنوع
* همگرایی مفهومی (Denzin & Lincoln, 1994:273-275)

خروجی این مدل، نظریه یا نظریاتی است که به طور خاص به شرایط میدان تحقیق اختصاص دارند. این نظریات حایز ویژگی‌های زیر هستند:

* این نظریات مجموعه‌ای قابل ذفاع از روابط را میان مفاهیم یا گروه‌هایی از مفاهیم مفروض می‌دارند.
* نظریات زمینه‌ای باید قابل ره‌گیری در داده‌های اولیه‌ی خود باشند.
* نظریات زمینه‌ای خصلتا سیال و انعطاف پذیرند.

**روش‌های زندگی‌نامه‌ای**

بر اساس تعریف لغت‌نامه‌ی وبستر، زندگی‌نامه[[171]](#footnote-171) روایتی مکتوب از سرگذشت زندگی یک نفر است. زندگی‌نامه‌ها را به طور کلی می‌توان به دو دسته‌ی زندگی‌نامه‌ها و خودزندگی‌نامه‌ها[[172]](#footnote-172) تقسیم نمود. هر یک از این‌گونه‌ها حایز ارزش‌های خاص خود در بررسی‌های علمی است و می‌توان آنها را نمونه‌هایی از «مردم‌نگاری‌های خرد[[173]](#footnote-173)» قلمداد نمود. (Denzin & Lincoln, 1994:286-289)

مراحل اساسی انجام یک مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌ای به قرار زیر است:

* انتخاب سوژه: نخستین گام برای انجام یک مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌ای، انتخاب فردی است که زندگی‌نامه‌ی او موضوع مطالعه است. همانند مطالعات موردی، در اینجا نیز فرد منتخب می‌باید حایز ویژگی‌هایی باشد که او را برای محقق خاص و منحصر‌به‌فرد سازد. عموما انتخاب موضوع با کشف یک منبع اطلاعاتی جدید همراه است؛ بدین معنا که محقق می‌باید جستجوهایی را برای کسب اطلاعات پایه‌ای درباره‌ی موضوع خود به انجام برساند.
* ساختن و/یا استفاده از آرشیو اطلاعات: در این مرحله اطلاعات پایه‌ای گردآوری‌شده، به صورت یک آرشیو سازمان‌دهی می‌شوند.
* شناخت و بسط زمینه‌های اصلی زندگی موضوع مورد مطالعه
* شناخت بن‌مایه‌ها: در این مرحله فرد می‌کوشد تا جوهره‌ی ذهن یا رفتار فرد مورد مطالعه را دریابد.
* تعیین فرم روایی: زندگی‌نامه‌ها را می‌توان در سه فرم تدوین نمود. فرم نخست زندگی‌نامه‌ی عینی[[174]](#footnote-174) است که در آن محقق، بدون دخل و تصرف و حتی اظهارنظر مستقیم، تنها به بازگویی اتفاقات زندگی فرد می‌پردازد. فرم دوم زندگی‌نامه‌ی هنری-ادبی[[175]](#footnote-175) است که در آن محقق در مقام خالقی ادبی به نگارش روایت می‌پردازد؛ و نوع سوم زندگی‌نامه‌ی روایی[[176]](#footnote-176) است که محقق در آن از خلال اسناد و مدارک به بازسازی زندگی فرد مورد نظر می‌پردازد.
* نگارش
* نتیجه‌گیری (Denzin & Lincoln, 1994:289-293)

امروزه از مطالعات زندگی‌نامه‌ای در حوزه‌های گوناگون و به‌ویژه حوزه‌های نقد ادبی، تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، نظریات فمینیستی و مطالعات اقلیت‌های قومی و مذهبی استفاده می‌شود. (Denzin & Lincoln, 1994:293-300)

**روش تاریخی**

تاریخ و علوم اجتماعی همواره رابطه‌ای نزدیک با یکدیگر داشته‌اند و این امر را به‌ویژه در بررسی آثار متفکران کلاسیک علوم اجتماعی مانند کارل مارکس و ماکس وبر می‌توان مشاهده نمود. تا آنجا که مبنای بسیاری از نظریات این متفکرین روندها و فرگشت‌های تاریخی بوده است. این اهمیت در علوم اجتماعی معاصر نیز استمرار یافته است. ریشه‌های این اهمیت را به‌ویژه در دو پیش‌فرض بنیادین تفکر تاریخی در ایالات متحده می‌توان ره‌گیری نمود. بر اساس این دو پیش‌فرض؛

* تاریخ تنها گذار از مجموعه‌ای روی‌دادهای قابل حفظ کردن نیست؛ و
* گذشته تاثیر، اعتبار و اهمیت پیوسته‌ای در حال و حتی آینده دارد. (Denzin & Lincoln, 1994:306-315)

دو رویکرد کلی را در استفاده از تاریخ‌نگاری در علوم اجتماعی می‌توان بازشناخت. رویکرد نخست رویکردی منفعلانه است که می‌کوشد تنها به روایت و نگارش تاریخ بپردازد و رویکرد دوم رویکرد تفسیری و روش‌مندی است که به‌ویژه در حوزه‌ی تاریخ فرهنگی[[177]](#footnote-177) خود را نشان می‌دهد. بررسی تاریخ فرهنگی نیز به نوبه‌ی خود در چهار مفهوم و برداشت صورت گرفته است که عبارتند از:

* تاریخ فرهنگ بر اساس نظریات استاندارد‌شده
* جستجو برای مشف معنای تاریخی کنش‌های فرهنگی
* تفسیر تاریخی متون فرهنگی برای کشف روابط اجتماعی
* تحلیل اساطیر و بازنمایی‌های تاریخی (Denzin & Lincoln, 1994:315)

از مهم‌ترین پارادایم‌های نظری که مساله‌ی مطالعه‌ی تاریخی را در دستور کار خود قرار داده‌اند، ساختارگرایی و پساساختارگرایی است. از منظر ساختاری، در روش تاریخی:

* مفروضات یک دوره‌ی زمانی در متن‌ها ثبت و بازنمایی می‌شوند.
* متن‌ها بر اساس نظام دلالت زبانی قابل تفسیرند.
* با استفاده از ویژگی‌های خاص هر نظام زبانی، می‌توان جایگاه هر متن را در مقابل سایر متون بازشناخت.
* شناسایی مجموعه‌ی روابط متون تاریخی، امکان شناخت ساختارهای تاریخی را فراهم می‌کند. (Denzin & Lincoln, 1994:306-315)

**روش بالینی**

روش بالینی نمونه‌ای از تحقیق کیفی در بستر پارادایم زیست-پزشکی است. اصول موضوعه‌ی این پارادایم عبارتند از:

* عقلانیت علمی
* تاکید بر خودمختاری فردی
* در نظر گرفتن بدن به‌عنوان ماشینی زیست-شیمیایی
* دوگانگی ذهن-بدن
* بیماری به‌عنوان یک وجود بیرونی
* تاکید بر امر قابل مشاهده
* تقلیل‌گرایی و جهان‌شمولی (Denzin & Lincoln, 1994:340-341)

هم‌چنین ویژگی‌های اساسی این پارادایم عبارتند از:

* مرد محور
* پزشک محور
* تخصص محور
* تاکید بر عناوین و جایگاه‌های علمی و شغلی
* ارزشمندی محفوظات
* فرآیند محور
* تقسیم‌بندی فضا به «روی صحنه» و «پشت صحنه»
* تعریف، اهمیت و قداست‌دهی به دوره‌ی درمان
* تاکید بر رضایت مشتری
* تعهد به محرمانگی رابطه‌ی بیمار و پزشک (Denzin & Lincoln, 1994:342)

انجام یک پژوهش بالینی، عموما در سه مرحله صورت می‌گیرد که عبارتند از:

* طراحی تحقیق: طراحی تحقیق‌های کیفی بالینی خود به چهار شکل انجام می‌گیرد. این اشکال عبارتند از: طراحی‌های متقارن[[178]](#footnote-178) که در آنها دو یا چند پژوهش به صورت هم‌زمان طراحی و اجرا می‌شوند؛ طراحی‌های آشیانه‌ای[[179]](#footnote-179) که در آنها دو روش کمی و کیفی به منظور جلوگیری از بروز خطای نوع سوم در پژوهش، هم‌زمان به کار گرفته می‌شوند؛ طراحی زنجیره‌ای[[180]](#footnote-180) که در آن از اطلاعات خروجی یک پژوهش به عنوان ورودی‌های پژوهشی دیگر استفاده می‌شود؛ و طراحی ترکیبی[[181]](#footnote-181) که به صورت ترکیبی از سه شکل قبل، و/یا ترکیب‌هایی از روش‌های بالینی با سایر روش‌ها را شامل می‌شود.
* انتخاب و اجرای استراتژی‌های گردآوری داده‌ها
* تحلیل داده‌ها (Denzin & Lincoln, 1994:343-346)

**مصاحبه‌ها**

مصاحبه[[182]](#footnote-182) از معمول‌ترین و قدرتمندترین ابزارهای جمع‌آوری داده است. مصاحبه علاوه بر آن که ابزاری برای انجام مطالعات اجتماعی و گردآوری داده در شاخه‌های مختلف آن است، خود به عنوان گونه‌ای از تعامل اجتماعی می‌تواند در مقام موضوع پژوهش نیز مورد بررسی قرار گیرد. معمول‌ترین شکل مصاحبه، مصاحبه‌های رودررو، مستقیم و انفرادی است، هرچند صور مختلف دیگری نیز به فراخور شرایط و الزامات پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد. (Denzin & Lincoln, 1994:362-363)

تاریخچه‌ی این تکنیک را در شکلی کلی می‌توان تا سرشماری‌های جمعیتی و اشتغال در مصر باستان به عقب برد. با رشد روش‌های علمی در قرون هجدهم و نوزدهم، مصاحبه نیز جایگاهی در خور در حوزه‌ی مطالعات و تحقیقات بالینی یافت تا آن‌که در سال‌های پس از جنگ جهانی اول و به مرور، مصاحبه‌های روان‌شناختی در ارتش‌های متفقین به ابزاری معمول تبدیل شد. به موازات این توسعه، مصاحبه از سال‌های پایانی قرن نوزدهم و به‌ویژه با تحقیقات چارلز بوث و دوبواس به حوزه‌ی مطالعات اقتصادی و اجتماعی وارد شد و امروزه به یکی از اصلی‌ترین ابزارها در این حوزه مبدل شده است. این تکنیک در سال‌های میان دو جنگ جهانی به منظور انجام نظرسنجی‌ها مورد استفاده‌ی افرادی چون جورج گالوپ قرار گرفت و در سال‌های پس از جنگ دوم، با قدرت‌گیری مکتب شیکاگو از یک‌سو و ظهور پژوهشگران خلاقی چون هنری فیلد و لیکرت، رشد مضاعفی یافت. از میانه دهه‌ی 1970 تا امروز، با قدرت‌گیری و سلطه‌ی مردم‌نگاری‌های پسامدرن، تحولات چشمگیری در این حوزه ایجاد شده است. (Denzin & Lincoln, 1994:362-363)

مصاحبه‌ها را از دو منظر اجرا و ساخت‌مندی می‌توان به انواع مختلفی تقسیم نمود. انواع مصاحبه از لحاظ اجرا عبارتند از:

* مصاحبه‌های تک‌نفره‌ی رو در رو
* مصاحبه‌های گروهی رو در رو (جدول شماره‌ی 6)
* مصاحبه‌های مکاتبه‌ای
* پرسشنامه‌ها
* پیمایش‌های تلفنی (Denzin & Lincoln, 1994:363)

هم‌چنین از منظر ساخت‌مندی مصاحبه‌ها به سه گروه زیر تقسیم می‌شوند:

* مصاحبه‌های ساخت‌یافته: در این نوع مصاحبه‌ها، مصاحبه‌گر می‌باید 1) از ارائه‌ی توضیحات طولانی به پاسخگویان پرهیز کند، 2) دستورالعمل‌هایی را که برای انجام مصاحبه تدوین شده است، دقیق و مو به مو رعایت نماید، 3) از مداخله‌ی دیگران در روند مصاحبه ممانعت کند، 4) از اظهارنظرهایی که بر انتخاب و جواب‌های پاسخگویان تاثیر بگذارد پرهیز کند، 5) معنای سوالات و پاسخ‌ها را تفسیر نکند؛ و 6) از پرسش سوالات بداهه و تخطی از دستورالعمل‌های مصاحبه خودداری کند.
* مصاحبه‌های نیمه ساخت‌یافته
* مصاحبه با پرسش‌های باز: مراحل انجام یک مصاحبه‌ی باز عبارتند از: 1) دست‌یابی به محیط مناسب برای انجام مصاحبه، 2) شناخت زبان و فرهنگ پاسخ‌گویان، 3) ارائه‌ی اطلاعات کلی پیرامون پژوهش در حال اجرا، 4) جلب اعتماد پاسخگویان، 5) ایجاد توافق در خصوص سوالات و روند اجرا؛ و 6) جمع‌آوری داده‌ها. مطالعات تاریخ شفاهی (جمع‌آوری روایات غیر رسمی از اتفاقات تاریخی)، مصاحبه‌های خلاق (همراه‌شدن با روند اتفاقات در حین اجرای مصاحبه) و مصاحبه‌های پسامدرن (مبتنی بر کمینه‌سازی حضور و تاثیر مصاحبه‌گر بر روند اجرا) از انواع مصاحبه‌های باز محسوب می‌شوند. (Denzin & Lincoln, 1994:363-369)

جدول شماره‌ی 6 – انواع مصاحبه‌های گروهی

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **نوع** | **تنظیمات** | **نقش مصاحبه گر** | **نوع سوالات** | **هدف** |
| گروه متمرکز | رسمی | جهت دهی کننده | ساخت یافته | پیش آزمون اکتشافی |
| طوفان ذهنی | رسمی یا غیررسمی | بدون جهت دهی | کاملا آزاد | اکتشافی |
| دلفی | رسمی | جهت دهی کننده | ساخت یافته | پیش آزمون اکتشافی |
| میدانی/طبیعی | غیررسمی | تقریبا بدون جهت دهی | کاملا آزاد | اکتشافی  پدیدارشناختی |
| میدانی/رسمی | از پیش تعیین شده | تقریبا جهت دهی کننده | نیمه ساخت یافته | پدیدارشناختی |

**مشاهده‌ی طبیعی**

مشاهده‌ی طبیعی یکی از روش‌های گردآوری اطلاعات کیفی است. مشاهده‌ی طبیعی در برگیرنده‌ی داده‌های دریافت‌شده توسط حواس پنج‌گانه و مبتنی بر کلیه‌ی ادراکات حسی است. مشاهده‌ی طبیعی بر اساس ادراک مستقیم پدیده‌هاست مستلزم ارتباطی مستقیم با موضوع مشاهده و در عین حال، پرهیز از مداخله و دستکاری در آن است. (Denzin & Lincoln, 1994:377-378)

در انجام یک پژوهش بر اساس مشاهده‌ی طبیعی، محقق بر حسب میزان و نوع مشارکت خود در میدان می‌تواند یکی از چهار نقش زیر را برعهده گیرد:

* محقق در مقام مشاهده‌گر کامل
* مشاهده‌گر به مثابه‌ی مشارکت‌کننده
* مشارکت‌کننده به مثابه‌ی مشاهده‌گر
* محقق در مقام مشارکت‌کننده‌ی کامل (Denzin & Lincoln, 1994:379-380)

هم‌چنین محقق بر اساس سطح عضویت در جامعه‌ی مورد بررسی می‌تواند:

* عضوی کاملا معمولی از جامعه‌ی مورد بررسی باشد
* عضوی فعال از جامعه‌ی مورد بررسی باشد؛ و
* عضوی حاشیه‌ای در آن جامعه محسوب شود. (Denzin & Lincoln, 1994:380)

نخستین مرحله‌ی هر پژوهش بر اساس مشاهده‌ی طبیعی، انتخاب یک میدان یا موقعیت مشخصی برای تحقیق است. این انتخاب ممکن است به واسطه‌ی علایق و چشم‌اندازهای نظری پژوهشگر صورت گیرد یا صرفا به دلیل در دسترس بودن یک میدان. در صورتی‌که محقق خود به تنهایی فعالیت پژوهشی را برعهده داشته باشد می‌تواند پس از ورود به میدان سریعا کار خود را آغاز کند؛ اما اگر پژوهش به‌صورت گروهی انجام گیرد، ممکن است آموزش اعضای گروه ضروری باشد. محصول نهایی مشاهده نیز می‌تواند در دامنه‌ای از متون مکتوبی مبتنی بر تداعی‌های آزاد تا متون ساخت‌یافته‌ی منظم تغییر کند. (Denzin & Lincoln, 1994:380)

به مشاهدات طبیعی، انتقاداتی از نظر اعتبار و روایی وارد شده است. برای رفع انتقادات وارد‌شده به اعتبار پژوهش‌های مشاهده‌ی طبیعی، از سه روش استفاده می‌شود که عبارتند از:

* به‌کارگیری مشاهدات متعدد یا توسط گروهی از پژوهشگران
* استفاده از روش‌های تحلیل قیاسی در نتیجه‌گیری‌ها
* ارائه‌ی توصیف‌های غنی و فربه از واقعیات و مشاهدات صورت‌گرفته

برای رفع انتقادات وارد‌شده از منظر روایی نیز، تکرار مشاهدات در زمان‌ها و مکان‌های مختلف توصیه شده است.

اصلی‌ترین نقاط قوت مشاهدات طبیعی نیز عبارتند از:

* سهولت ورود پژوهش‌گر به میدان تحقیق بدون نیاز به ترتیبات، مقدمات و تمهیدات ویژه
* کمینه‌سازی میزان تاثیر مشاهده‌گر بر تنظیمات و شرایط طبیعی
* واقعی‌بودن روی‌دادهای مورد مشاهده
* قابلیت ترکیب این روش با دیگر روش‌ها (Denzin & Lincoln, 1994:381-382)

مهم‌ترین انگارش‌های نظری که روش مشاهده‌ی طبیعی را مورد استفاده قرار می‌دهند عبارتند از جامعه‌شناسی صوری[[183]](#footnote-183) (گئورگ زیمل[[184]](#footnote-184))، جامعه‌شناسی نمایشی[[185]](#footnote-185) (اروینگ گافمن[[186]](#footnote-186))، مطالعه‌ی حوزه‌ی روابط عمومی[[187]](#footnote-187) (لین لوفلند[[188]](#footnote-188) و جِف نش[[189]](#footnote-189))، خود-مشاهده‌گری[[190]](#footnote-190) (ولهلم دیلتای) و روش‌شناسی مردمی (هارولد گارفینکل). (Denzin & Lincoln, 1994:383-386)

**بررسی سوابق و فرهنگ مادی**

هرچند اسناد و سوابق مکتوب عموما در یک معنا مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما این دو مقوله دارای تفاوت‌هایی اساسی با یکدیگر هستند. اسناد مدارکی مکتوب هستند که عموما به طور رسمی و برای ثبت و نگهداری در بایگانی‌ها تولید می‌شوند؛ اما سوابق به‌طور شخصی، بدون دلایل رسمی و اداری و برای ثبت و نگهداری در آرشیوهای شخصی، یا بدون انگیزه‌ای برای حفظ و نگهداری تولید می‌شوند. بررسی سوابق، مدارک و جلوه‌های فرهنگ مادی، به‌ویژه برای محققانی که در جستجوی شناخت و تحلیل چندگانگی روایات و تحلیل‌های موجود در بستر زمان و مکان هستند اهمیت می‌یابد. (Denzin & Lincoln, 1994:393-394)

برای بررسی و تفسیر جلوه‌های فرهنگ مادی، تدوین چارچوبی نظری و روش‌شناختی ضروری است. اما دشواری اساسی در این زمبنه آن است که این سوابق و مدارک، در دامنه‌ی بسیار گسترده‌ای از متون مکتوب تا نمادهای مادی زندگی بشر پراکنده‌اند. به منظور شناخت بهتر این مدارک، می‌توان آنها را به دو گروه سوابق نمادین و سوابق غیر نمادین تقسیم نمود. سوابق نمادین جنبه‌ای قراردادی داشته و عموما برای مقاصد ارتباطی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ اما در مقابل، سوابق غیرنمادین فاقد معانی نمادین بوده و غیرقابل تقلیل به مولفه‌های زبانی هستند و لذا نمی‌توان از آنها برای مقاصد ارتباطی بهره جست. (Denzin & Lincoln, 1994:395)

سه نحله‌ی فکری بررسی مدارک و سوابق فرهنگ مادی را به طور ویژه در دستور کار خود قرار داده‌اند که عبارتند از:

* حوزه‌ی فناوری اطلاعات که می‌کوشد به شناسایی و طبقه‌بندی مدارک نمادین، روش‌های بهینه‌ای را برای انتقال نمادین معانی به‌واسطه‌ی فرهنگ مادی شناسایی کند.
* مارکسیسم که در تلاش برای شناسایی روابط ایدئولوژیک و مناسبات قدرت در نمادهای مادی است؛ و
* ساختارگرایی که در جستجوی روابط ساختاری و فضایی تجلیات فرهنگ مادی است. (Denzin & Lincoln, 1994:396-398)

مراحل ارزیابی، طبقه‌بندی و استفاده از سوابق فرهنگی به شرح زیر می‌باشد:

* زمینه‌یابی: در این مرحله سعی بر آن است تا سوابق فرهنگی موجود بر اساس حوزه‌های معنایی مشابه زمینه‌یابی و طبقه‌بندی شده و فراوانی و شدت هر حوزه‌ی معنایی تعیین و مشخص گردد.
* شناخت همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها: پس از زمینه‌یابی و مقوله‌بندی سوابق، محقق می‌کوشد تا به صورتی نظام‌مند همسانی‌ها و ناهمسانی‌های موجود در این سوابق را شناسایی و ثبت و ضبظ نماید.
* ارزیابی نظری: در این مرحله، پژوهشگر می‌باید نظرات تاریخی و اجتماعی موجود در خصوص زمینه‌ها و سوابق مورد بررسی را ارزیابی نماید و بر اساس حوزه‌های معنایی و همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها، به تحلیل و ارزیابی نظری سوابق بپردازد. (Denzin & Lincoln, 1994:398-401)

**مدیریت و تحلیل داده‌ها**

مدیریت داده‌ها عملیاتی است که به منظور انبارش سازمان‌یافته‌ی داده‌ها صورت می‌گیرد و سه هدف (1) دسترسی سریع به داده‌ها، (2) مستندسازی تمامی یافته‌ها، و (3) امکان‌پذیری ره‌گیری داده‌های مربوطه پس از اتمام تحقیق را تعقیب می‌کند. تحلیل داده‌ها نیز، در برگیرنده‌ی سه فعالیت زنجیره‌ای و متناوب است که عبارتند از: (1) تقلیل داده‌ها، (2) نمایش داده‌ها و (3) ترسیم و تصدیق نتایج. این عملیات پیش از شروع تحقیق آغاز و پس از اتمام آن خاتمه می‌یابند. (Denzin & Lincoln, 1994:428-429)

مدیریت انبارش داده‌ها، پنج کارکرد را در روند پژوهش ایفا می‌کنند. این پنج کارکرد عبارتند از:

* صورت‌بندی[[191]](#footnote-191): از طریق مدیریت دقیق روند انبارش داده‌ها، می‌توان در هر مرحله‌ای از پژوهش دریافت مدارک چگونه و به چه ترتیبی انبارش شده‌اند.
* ارجاع[[192]](#footnote-192): مدیریت انبارش داده‌ها برقراری ارتباط میان اسناد و مدارک مختلف را ممکن می‌سازد.
* نمایه‌برداری[[193]](#footnote-193): از طریق مدیریت انبارش داده‌ها، می‌توان ضمن طبقه‌بندی داده‌ها، به هر مدرک کدی اختصاص داد و فهرستی از این کدها تهیه و تدوین نمود.
* مفهوم‌سازی[[194]](#footnote-194): با استفاده از این روش، می‌توان تمامی مدارک را از نظر مفهومی خلاصه‌سازی نمود..
* شماره‌گذاری[[195]](#footnote-195) مدارک (Denzin & Lincoln, 1994:430)

مرحله‌ی تحلیل داده‌ها در پژوهش کیفی، هم‌زمان با طبقه‌بندی و انبارش آنها و از آغاز تحقیق آغاز می‌شود. بر این اساس، می‌توان پنج مرحله را در تحلیل داده‌های کیفی از هم تفکیک نمود:

* تحلیل از خلال طرح تحقیق: در پژوهش‌های کیفی، طرح تحقیق نخستین ابزار تحلیلی پژوهش‌گر محسوب می‌شود؛ زیرا به واسطه‌ی آن است که محقق تصمیمات اساسی و اولیه‌ی خود را پیرامون سوالات، چارچوب‌ها و راهنماهای نظری و انگارش‌های اساسی خود می‌گیرد.
* تحلیل موقت داده‌ها که در طول پژوهش صورت می‌گیرد و مفروضات اولیه‌ای را برای ادامه‌ی مشاهدات به پژوهشگر می‌دهد. این تحلیل‌ها شدیدا متغیر و پویا هستند.
* تحلیل مجدد داده‌ها در هر مرحله از پژوهش
* تحلیل نهایی (Denzin & Lincoln, 1994:430-432)

برای انجام این پنج مرحله‌ی تحلیل، سیزده تاکتیک تحلیلی در نظر گرفته شده است که عبارتند از:

* ثبت الگوها
* بررسی ارتباطات
* خوشه‌بندی مفهومی
* ساختن استعاره‌ها[[196]](#footnote-196) و تمثیلات
* شمارش[[197]](#footnote-197) و بازنگری داده‌ها
* مقایسه
* تفکیک متغیرها[[198]](#footnote-198)
* پس و پیش کردن داده‌ها و مقوله‌های کلی
* عامل‌یابی
* بررسی روابط متغیرها
* شناسایی متغیرهای مداخله‌گر
* ساختن زنجیره‌ی شواهد
* ایجاد پیوستگی مفهومی (Denzin & Lincoln, 1994:432)

در تحلیل پژوهش‌های کیفی بسیار اتفاق می‌افتد که چارچوب نظری از پیش تعیین‌شده‌ای مورد استفاده محقق قرار نمی‌گیرد. در چنین شرایطی پژوهش‌گر ناگزیر به استفاده از جایگزین‌هایی برای این چارچوب نظری است. برای این منظور از جایگزین‌های زیر می‌توان بهره گرفت:

* استفاده از مدل‌های نظریه‌ی زمینه‌ای
* ترسیم نقشه‌ی راه روی‌دادها
* تدیون الگوی پیش‌بینی‌کننده‌ای از روی‌دادها
* مدل‌سازی
* تدوین زنجیره‌ای از روابط غیرسلسله‌مراتبی (Denzin & Lincoln, 1994:433-434)

**شفافیت روش‌شناختی**

مهم‌ترین ابزار ارزیابی پژوهش‌های کیفی، شفافیت روش‌شناختی آن است. شفافیت روش‌شناختی یک پژوهش باید تامین‌کننده‌ی موارد زیر باشد:

* خواننده را از صحت نتایج تحقیق مطمئن سازد
* تحلیل دوباره‌ی داده‌ها ممکن باشد
* پژوهش به‌صورت بنیادین قابل تکرار باشد
* در صورت وجود خطا یا نادرستی، این موارد قابل ردگیری باشند.

راه‌های تامین چنین شفافیتی در پژوهش کیفی نیز عبارتند از:

* ثبت دقیق تمامی داده‌های برداشت شده در میدان
* مستندسازی دقیق مراحل مختلف تحقیق
* بیان کامل روش انجام پژوهش در بخش مربوطه
* انجام ممیزی و بازبینی مستمر داده‌ها (Denzin & Lincoln, 1994:439)

**نقد و بررسی**

کتاب دنزین و لینکلن، علی‌رغم ارزش‌های غیرقابل انکار خود، دست‌کم در ویرایش نخست خود دارای نقاط ضعفی نیز هست که به زعم نگارنده، اهم این نقاط ضعف عبارتند از:

* ساختار مقاله‌ای بخش‌ها و جدایی میان هر بخش که بعضا حتی انسجام متن را به خطر می‌اندازد.
* تفاوت رویکرد نظری و ایدئولوژیک نویسندگان بخش‌های مختلف
* تکرار مفاهیم واحد با تعاریف متفاوت (برای مثال مفهوم پارادایم در فصول مختلف کتاب دست کم با سه مفهوم مختلف ارائه شده است)
* تاکید بیش از حد نویسندگان به پژوهش‌های کیفی در ایالات متحده (در انتخاب سرفصل‌ها، استفاده از مثال‌ها و روند تاریخی پژوهش‌های کیفی)
* محدود بودن رویکردهای رشته‌ای و نظری
* حجم بسیار بالای مطالب و به تبع آن فشردگی بیش از حد فصول کتاب

1. Norman K. Denzin [↑](#footnote-ref-1)
2. Urbana-Champaign [↑](#footnote-ref-2)
3. Illinois [↑](#footnote-ref-3)
4. Yvonna S. Lincoln [↑](#footnote-ref-4)
5. A&M [↑](#footnote-ref-5)
6. Tezas [↑](#footnote-ref-6)
7. Handbook of Qualitative Research [↑](#footnote-ref-7)
8. Methodological Revolution [↑](#footnote-ref-8)
9. Qualitative Revolution [↑](#footnote-ref-9)
10. Chicago School [↑](#footnote-ref-10)
11. Boas [↑](#footnote-ref-11)
12. Mead [↑](#footnote-ref-12)
13. Benedict [↑](#footnote-ref-13)
14. Evans-Pritchard [↑](#footnote-ref-14)
15. Radcliffe-Brown [↑](#footnote-ref-15)
16. B. Malinowski [↑](#footnote-ref-16)
17. Blurred Genres [↑](#footnote-ref-17)
18. Crisis of Representation [↑](#footnote-ref-18)
19. Fifth Moment [↑](#footnote-ref-19)
20. Positivist [↑](#footnote-ref-20)
21. Post-Positivist [↑](#footnote-ref-21)
22. Hermeneutic [↑](#footnote-ref-22)
23. Naturalist [↑](#footnote-ref-23)
24. Levi-Strauss [↑](#footnote-ref-24)
25. Bricoleur [↑](#footnote-ref-25)
26. Bartolome de Las Casas [↑](#footnote-ref-26)
27. Juan Gines de Sepulveda [↑](#footnote-ref-27)
28. Valladolid [↑](#footnote-ref-28)
29. August Comte [↑](#footnote-ref-29)
30. T. Parsons [↑](#footnote-ref-30)
31. Ota Benga [↑](#footnote-ref-31)
32. Ishi [↑](#footnote-ref-32)
33. Yahi [↑](#footnote-ref-33)
34. Robert E. Park [↑](#footnote-ref-34)
35. Contact [↑](#footnote-ref-35)
36. Competition and Conflict [↑](#footnote-ref-36)
37. Accommodation [↑](#footnote-ref-37)
38. Assimilation [↑](#footnote-ref-38)
39. Melting Pot [↑](#footnote-ref-39)
40. Evelyn Jacob [↑](#footnote-ref-40)
41. Ecological Psychology [↑](#footnote-ref-41)
42. Holistic Ethnography [↑](#footnote-ref-42)
43. Ethnography of Communication [↑](#footnote-ref-43)
44. Cognitive Anthropology [↑](#footnote-ref-44)
45. Symbolic Interaction [↑](#footnote-ref-45)
46. Atkinson, Delamont & Hammersley [↑](#footnote-ref-46)
47. Ed Shils [↑](#footnote-ref-47)
48. Alastair MacIntyre [↑](#footnote-ref-48)
49. Rene Descartes [↑](#footnote-ref-49)
50. Immanuel Kant [↑](#footnote-ref-50)
51. David Hume [↑](#footnote-ref-51)
52. Scientific Reason [↑](#footnote-ref-52)
53. Practical Reason [↑](#footnote-ref-53)
54. Theoretical Knowledge [↑](#footnote-ref-54)
55. Practical Knowledge [↑](#footnote-ref-55)
56. Romantic-Existentialist [↑](#footnote-ref-56)
57. Friedrich Engels [↑](#footnote-ref-57)
58. John Stewart Mill [↑](#footnote-ref-58)
59. Wilhelm Dilthey [↑](#footnote-ref-59)
60. Naturwissenschaft [↑](#footnote-ref-60)
61. Geisteswissenschaft [↑](#footnote-ref-61)
62. Erlebnis [↑](#footnote-ref-62)
63. Social Darwninsts [↑](#footnote-ref-63)
64. Progressives [↑](#footnote-ref-64)
65. Stuart Hall [↑](#footnote-ref-65)
66. Joyce Ladner [↑](#footnote-ref-66)
67. Colonia Analogy [↑](#footnote-ref-67)
68. Renato Rosaldo [↑](#footnote-ref-68)
69. Everett Hughes [↑](#footnote-ref-69)
70. Clarke [↑](#footnote-ref-70)
71. Gatekeepers [↑](#footnote-ref-71)
72. Milgram [↑](#footnote-ref-72)
73. Manhattan Project [↑](#footnote-ref-73)
74. Ontological [↑](#footnote-ref-74)
75. Epistemological [↑](#footnote-ref-75)
76. Methodological [↑](#footnote-ref-76)
77. Phenomenology [↑](#footnote-ref-77)
78. Alfred Schutz [↑](#footnote-ref-78)
79. Peter Winch [↑](#footnote-ref-79)
80. A. R. Louch [↑](#footnote-ref-80)
81. Isaiah Berlin [↑](#footnote-ref-81)
82. Kirk, Miller & LeCompte [↑](#footnote-ref-82)
83. John K. Smith [↑](#footnote-ref-83)
84. Middle Ground [↑](#footnote-ref-84)
85. Martin Heidegger [↑](#footnote-ref-85)
86. Hans Georg Gadamer [↑](#footnote-ref-86)
87. Charles Taylor [↑](#footnote-ref-87)
88. Paul Rabinow [↑](#footnote-ref-88)
89. Agent [↑](#footnote-ref-89)
90. Normative [↑](#footnote-ref-90)
91. G. B. Madison [↑](#footnote-ref-91)
92. Thoroughness [↑](#footnote-ref-92)
93. Coherence [↑](#footnote-ref-93)
94. Comprehensive [↑](#footnote-ref-94)
95. Usefulness [↑](#footnote-ref-95)
96. Objectivism [↑](#footnote-ref-96)
97. Empirical Realism [↑](#footnote-ref-97)
98. Objective Truth [↑](#footnote-ref-98)
99. Essentialism [↑](#footnote-ref-99)
100. Nelson Goodman [↑](#footnote-ref-100)
101. Irrealism [↑](#footnote-ref-101)
102. Relativism [↑](#footnote-ref-102)
103. Rightness [↑](#footnote-ref-103)
104. Radical Constructivism [↑](#footnote-ref-104)
105. Ernst von Glasersfeld [↑](#footnote-ref-105)
106. Social Constructivism [↑](#footnote-ref-106)
107. Kenneth & Mary Gergen [↑](#footnote-ref-107)
108. Stanley Fish [↑](#footnote-ref-108)
109. Smith, Gilligan & Riger [↑](#footnote-ref-109)
110. Malconstruction [↑](#footnote-ref-110)
111. Critical Thinking [↑](#footnote-ref-111)
112. Theodor Adorno [↑](#footnote-ref-112)
113. Max Hurkheimer [↑](#footnote-ref-113)
114. Herbert Marcuse [↑](#footnote-ref-114)
115. Karl Marx [↑](#footnote-ref-115)
116. G. W. F. Hegel [↑](#footnote-ref-116)
117. Max Weber [↑](#footnote-ref-117)
118. Foucault [↑](#footnote-ref-118)
119. Habermas [↑](#footnote-ref-119)
120. Derrida [↑](#footnote-ref-120)
121. Paulo Fereira [↑](#footnote-ref-121)
122. Irigary [↑](#footnote-ref-122)
123. Kristeva [↑](#footnote-ref-123)
124. Cixous [↑](#footnote-ref-124)
125. Bakhtin [↑](#footnote-ref-125)
126. Vygotsky [↑](#footnote-ref-126)
127. Genealogy [↑](#footnote-ref-127)
128. Lyotard [↑](#footnote-ref-128)
129. Ebert [↑](#footnote-ref-129)
130. Ludic [↑](#footnote-ref-130)
131. Baudrillard [↑](#footnote-ref-131)
132. Giroux [↑](#footnote-ref-132)
133. Aronowitz [↑](#footnote-ref-133)
134. Feminist Standpoint [↑](#footnote-ref-134)
135. Ethnomethodology [↑](#footnote-ref-135)
136. Dorothy Smith [↑](#footnote-ref-136)
137. Feminist Empiricism [↑](#footnote-ref-137)
138. Harding [↑](#footnote-ref-138)
139. Althusser [↑](#footnote-ref-139)
140. Lacan [↑](#footnote-ref-140)
141. Bias [↑](#footnote-ref-141)
142. Ethnicity [↑](#footnote-ref-142)
143. Sociocultural and Political Hegemony [↑](#footnote-ref-143)
144. Cornel West [↑](#footnote-ref-144)
145. Ralph Ellison [↑](#footnote-ref-145)
146. Toni Morrison [↑](#footnote-ref-146)
147. Gloria Hull [↑](#footnote-ref-147)
148. Focus Group [↑](#footnote-ref-148)
149. Triangulation [↑](#footnote-ref-149)
150. Interdisciplinary Triangulation [↑](#footnote-ref-150)
151. Methodolatry [↑](#footnote-ref-151)
152. Primary Selection [↑](#footnote-ref-152)
153. Secondary Selection [↑](#footnote-ref-153)
154. Extreme Cases [↑](#footnote-ref-154)
155. Deviant Cases [↑](#footnote-ref-155)
156. Intensity Sampling [↑](#footnote-ref-156)
157. Maximum Variety Sampling [↑](#footnote-ref-157)
158. Critical Case Sampling [↑](#footnote-ref-158)
159. Adequacy [↑](#footnote-ref-159)
160. Appropriateness [↑](#footnote-ref-160)
161. Intrinsic [↑](#footnote-ref-161)
162. Instrumental [↑](#footnote-ref-162)
163. Collective [↑](#footnote-ref-163)
164. Edmund Husserl [↑](#footnote-ref-164)
165. Indexical [↑](#footnote-ref-165)
166. Self-Generating [↑](#footnote-ref-166)
167. Grounded Theory [↑](#footnote-ref-167)
168. Glaser [↑](#footnote-ref-168)
169. Strauss [↑](#footnote-ref-169)
170. The Discovery of Grounded Theory [↑](#footnote-ref-170)
171. Biography [↑](#footnote-ref-171)
172. Autobiography [↑](#footnote-ref-172)
173. Micro-Ethnography [↑](#footnote-ref-173)
174. Objective Biography [↑](#footnote-ref-174)
175. Artistic-Scholarly [↑](#footnote-ref-175)
176. Narrative Biography [↑](#footnote-ref-176)
177. Cultural History [↑](#footnote-ref-177)
178. Concurrent Design [↑](#footnote-ref-178)
179. Nested Design [↑](#footnote-ref-179)
180. Sequential Design [↑](#footnote-ref-180)
181. Combination Design [↑](#footnote-ref-181)
182. Interview [↑](#footnote-ref-182)
183. Formal Sociology [↑](#footnote-ref-183)
184. Georg Simmel [↑](#footnote-ref-184)
185. Dramaturgical Sociology [↑](#footnote-ref-185)
186. Erving Goffman [↑](#footnote-ref-186)
187. Studies of Public Relations [↑](#footnote-ref-187)
188. Lyn Lofland [↑](#footnote-ref-188)
189. Jeff Nash [↑](#footnote-ref-189)
190. Auto-Observation [↑](#footnote-ref-190)
191. Formatting [↑](#footnote-ref-191)
192. Cross-Referral [↑](#footnote-ref-192)
193. Indexing [↑](#footnote-ref-193)
194. Abstracting [↑](#footnote-ref-194)
195. Pagination [↑](#footnote-ref-195)
196. Metaphors [↑](#footnote-ref-196)
197. Counting [↑](#footnote-ref-197)
198. Partitioning Variables [↑](#footnote-ref-198)